

فصلنامه اول ماه مه

قراردادهای موقت کارگری امنیت سرمایه و قربانیان آن از جنوا تا لندن



جرج مونبیوت: ویدیوی جی ۲۰ پلیس انگلیس را تغییر نخواهد داد.
از سایت روشنگری بقیه در صفحه ۱۰

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان



به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۹

زنده باد اول ماه مه، روز همبستگی جهانی کارگران
کارگران همه کشورها، روز اول ماه مه را به عنوان روز همبستگی
جهانی خود گرامی می دارند.
بقیه در صفحه ۲

دعوت به مراسم روز جهانی کارگر



کارگران! برای دفاع از حقوق انسانی خود و برخورداری از يك
زندگی بهتر، دوشادوش هم در مراسم روز جهانی کارگر شرکت کنیم.
کمیته برگزارای مراسم اول ماه مه:

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه/
سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه/ اتحادیه آزاد کارگران ایران/
هیأت مؤسس بازگشایی کارگران نقاش و تزیینات ساختمان/ کانون
مدافعان حقوق کارگر

شورای همکاری فعالین و تشکل های کارگری :

کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل های آزاد کارگری/ کمیته هماهنگی
برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری/ شورای زنان/ جمعی از
فعالین کارگری.
بقیه در صفحه ۲

جنبش کارگری و مروری بر اعتراضات و اعتراضات کارگران در ایران!

روزشمارسه ماهه چهارم سال

(ماههای دی- بهمن - اسفند ۱۳۸۷ - ۲۰۰۹)

بقیه در صفحه ۹

پرسش و پاسخ به مناسبت سی امین سالگرد انقلاب بهمن فاتحه خوان های "انقلابی"، فاتحه خوان های انقلاب

شهاب برهان
بخش اول

* چرا مردم ایران به این گستردگی علیه رژیم شاه شوریدند و انقلاب
بهمن ۱۳۵۷ رخ داد؟ شرایط داخلی و خارجی آن دوران، چگونه
بودند؟

* انقلاب اسلامی بر محور کدام طبقات اجتماعی به پیروزی رسید؟
بقیه در صفحه ۴

النور مارکس: سخنرانی پیرامون روز مه

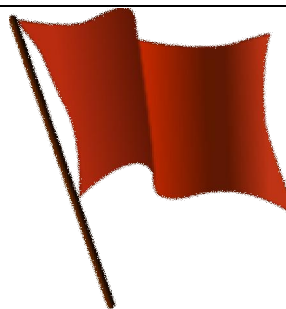
هاید پارک، ۴ می ۱۸۹۰

النور مارکس

بقیه در صفحه ۱۰

برگردان: فریدون ناظری

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان



به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۹ زنده باد اول ماه مه روز همبستگی جهانی کارگران

کارگران همه کشورها، روز اول ماه مه را به عنوان روز همبستگی جهانی خود گرامی می‌دارند. برای کارگران ایران هم، این روز، روز همبستگی و تجدید عهد با هم‌زمان خود در کشور و کارگران دیگر کشورها است. اما مبارزه کارگران در ایران تحت حاکمیت استبداد دینی و سلطه خشن سرمایه داری، مبارزه ای است سخت و دشوار. حتی برگزاری ساده و مستقل مراسم اول ماه مه، با مشکلات شدیدی روبرو است. گرامی داشت روز اول ماه مه، فرصتی است تا به بررسی وضعیت کنونی طبقه کارگر و مشکلات پیشروی جنبش کارگری پرداخته شود.

واقعیت این است که مبارزات کارگران کشور در سال گذشته، در برابر تهاجمات گوناگون کارفرمایان و دولت حامی سرمایه داری، مبارزه ای تدافعی اما با قدرت بوده است. رژیم جمهوری اسلامی که "مبارزه با امپریالیسم" را به چماقی برای سرکوب دموکراسی و بهانه ای برای امتیازگیری در سطح منطقه ای تبدیل کرده است، نسخه های نولیبرالی نهادهای اقتصادی مورد حمایت امپریالیسم را مو به مو به اجرا گذاشته که در ترکیب با سایر سیاست های فاجعه بار رژیم و فساد و دزدی نهادهای دولتی، عوارض خانه خراب کنی برای کارگران و زحمتکشان به همراه داشته است و مقومت کارگران در برابر عواقب این سیاست های نولیبرالی و خصوصی سازی ها را به صورت لجام گسیخته ای سرکوب کرده و از هیچ کمکی به کارفرمایان دریغ نورزیده است. در این راستا همه جناح های رژیم و حتی برخی از نیروهای اپوزیسیون که مدافع حاکمیت سرمایه داری و سیاست های نولیبرالی در کشور هستند، یار و هم دست رژیم بوده و علیه کارگران و برای در هم شکستن مقاومتشان نسخه پیچی می‌کنند. در چنین شرایطی، با رشد و گسترش بحران اقتصادی جهانی و تأثیرات مخرب آن بر اقتصاد کشور، و سیاست های نولیبرالی دولت اسلامی، وضعیت زندگی کارگران و زحمتکشان بیش از پیش به وخامت گرائیده؛ تورم لجام گسیخته بر زندگی کارگران تأثیرات مخربی بر جای گذاشته؛ مشکل مسکن گلو کارگران و زحمتکشان را بیش از گذشته فشرده؛ دستمزدهای کنونی کفاف زندگی بخور و نمیر را نیز نداد؛ اخراج ها، امکان تأمین هزینه های انک کنونی را نیز از میان برده و با ورشکستگی بسیاری از واحد های تولیدی، قدرت کارگران برای دفاع از حق کار، نیز پائین آمده است. و این وضعیت در سال جاری تشدید هم خواهد شد.

اما کارگران و زحمتکشان کشور، در برابر تعرض لجام گسیخته ای کارفرمایان و نهادهای سرکوب دولتی ساکت ننشسته اند. آن ها هر جا که امکانی برایشان وجود داشته، مبارزه ای متشکلی را سازمان داده، به این سیاست های خانه ویران کن اعتراض نموده و از حقوق خود دفاع کرده اند.

کارگران و زحمتکشان که در نتیجه سیاست های نولیبرالی بسیاری از دستاوردهای خود را در خطر می‌دیدند و یا مجبور بودند تعرض لجام گسیخته حامیان سرمایه را در هم بشکنند، روی خواست های مشخصی متمرکز شده اند. مبارزه برای دریافت حقوق عقب افتاده، که میلیون ها نفر کارگر در سال گذشته حقوق ماهیانه شان را دریافت نکرده اند،

برای افزایش دستمزدها، برای جلوگیری از موج اخراج ها، برای رسمی کردن قرارداد های موقت و قرارداد کارگران پیمانی که ۸۰ درصد کارگران ایران با این نوع قراردادها مشغول به کار هستند، برای برابری حقوق زنان با مردان در ازای کار یکسان، برای آزادی همکاران زندانی و دیگر زندانیان سیاسی، برای تعطیلی روز اول ماه مه و برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگری، در بسیاری از واحد های تولیدی و خدماتی از جمله ای این خواست ها بوده است.

کارگران مبارز ایران برای تحقق این خواست ها که عموماً خواست های بی واسطه شان هست، همواره با مخالفت کارفرمایان، سرمایه داران و سرکوب نهادهای دولت دینی حافظ نظام سرمایه داری روبرو بوده و مجبور شده اند اشکال گوناگون مبارزاتی را بکار گیرند. علاوه بر اعتصاب، که گاه شکل اصلی مبارزه را تشکیل می‌دهد است، سازماندهی تجمعات اعتراضی، راه پیمایی ها به همراه خانواده ها، ایجاد راه بندان ها، گاه با آتش زدن لاستیک، در برابر کارخانجات، جاده ها و اتوبان ها، اشکال حرکت های اعتراضی شان بوده است. اما علاوه بر بکارگیری این اشکال اعتراضی که بیان خشم کارگران بوده است، سازماندهی تجمعات اعتراضی در برابر وزارت کار، اداره تأمین اجتماعی، فرمانداری ها و استانداری ها و یا در برابر مجلس شورای اسلامی نیز از دیگر اشکال اعتراضی و مبارزاتی بوده است.

درست است که این اعتراضات و اعتصابات کارگری با سرکوب خشن نهادهای دولتی روبرو شده است و در سال گذشته فعالین بسیاری از جنبش کارگری دستگیر و زندانی شده اند، اما دستاورد مهم جنبش کارگری، جا باز کردن ایده ی ضرورت ایجاد تشکل کارگری در میان کارگران و بخش پیشروان جنبش کارگری است. پس از تشکیل سندیکای شرکت واحد تهران و حومه، کارگران مبارز شرکت نیشکر هفت تپه شوش هم سندیکای خود را بوجود آوردند. آن ها به خوبی دریافته اند که بدون ایجاد تشکیلات مستقل کارگری، یعنی تشکیلاتی مستقل از دولت حافظ نظم سرمایه داری و بنابراین مستقل از نفوذ سرمایه داران، امکان حفظ دستاوردهای تاکتونی و گسترش این دستاوردها وجود نخواهد داشت.

بر این واقعیت نیز باید انگشت گذاشت که مشکل کارگران کشور، مشکلی در سطح این یا آن واحد تولیدی و خدماتی نیست. این مشکل به کل اقتصاد کشور و سیاست حاکم بر عرصه های اقتصادی و مالی مربوط می‌شود. بنابراین کارگران برای درگیر شدن با وضعیت موجود، برای مقابله با تعرضات کارفرمایان و دولت، برای حفظ دستاوردهای تاکتونی و برای جلوگیری از خرابتر شدن وضعیت زندگی شان، راهی ندارند جز این که به سوی ایجاد اتحادیه های سراسری کارگری حرکت کنند اما این اقدام مهم و اساسی، امری نیست که از بالا و توسط بخشی از پیشروان کارگری و یا با فراخوان این یا آن جمع ایجاد شود. شکل گیری تشکل های کارگری مستقل می‌بایست از واحدهای اقتصادی آغاز شود. اما ایجاد اتحادیه، سندیکا و یا هر نام دیگری که بر تشکلات مستقل و صنفی کارگری گذاشته شود، در یک واحد تولیدی و یا خدماتی، که بر پایه خواست های بیواسطه شکل می‌گیرد، تنها می‌تواند بخش کوچکی از ظرفیت مبارزاتی کارگران را بسیج کند.

اولین مشکلی که کارگران ایران برای تشکیل اتحادیه و یا تشکل مستقل کارگری با آن روبرو هستند، این است که نزدیک به ۵۰ درصد واحدهای تولیدی و خدماتی کشور در زمره واحدهای کوچک قرار دارند که بین ۱۰ تا ۴۹ کارگر در آن ها مشغول به کار هستند. طبق آمار سال ۱۳۸۰ تعداد چنین واحدهایی ۸ هزار و چهارصد عدد بوده است. روشن است در چنین واحدهای کوچکی هر نوع تلاش کارگران پیشرو برای ایجاد تشکل با برخورد فوری کارفرمایان روبرو شده و اخراج آن ها، امری حتمی خواهد بود. از این رو، تلاش برای متشکل کردن این بخش از کارگران که نزدیک به دویست هزار کارگر را در بر می‌گیرد، می‌بایست در خارج از واحد های اقتصادی انجام گیرد. از این رو توجه به شیوه های مختلف ارتباطات میان پیشروان کارگری واحدهای کوچک اقتصادی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این ارتباطات می‌تواند گاه در پلتوق های کارگری برای همفکری میان پیشروان کارگری واحدهای گوناگون و ایجاد هم آهنگی حول خواست های بیواسطه ای مورد قبول کارگران واحدهای مختلف، انجام گیرد.

اما وضعیت در واحدهای تولیدی یا خدماتی بزرگ، به گونه ای دیگری است. ایجاد اتحادیه یا تشکل های مستقل کارگری در چنین واحدهایی گام بزرگی برای دفاع از حقوق کارگران است. شاید این تشکل های صنفی در ابتدا نتوانند کار زیادی از پیش برند. اما تنها موجودیت شان

دعوت به مراسم روز جهانی کارگر



کارگران! برای دفاع از حقوق انسانی خود و برخورداری از یک زندگی بهتر، دوشادوش هم در مراسم روز جهانی کارگر شرکت کنیم اول ماه مه- ۱۱ اردیبهشت - روز جهانی کارگرگرمی باد!

تاریخ: روز جمعه ۱۱ اردیبهشت ماه ۸۸ - ساعت: ۱۷

مکان: تهران خیابان کارگر، داخل پارک لاله - میدان آب نما
ما کارگران ایران، امروز یک پارچه و متحد، مطالبات زیر را به عنوان حداقل خواسته های خود فریاد می زنیم و خواهان تحقق فوری این مطالبات هستیم:

۱- تأمین امنیت شغلی برای همه کارگران و لغو قراردادهای موقت و سفید امضا و برچیده شدن فرم های جدید قرارداد کار.

۲- حداقل دستمزد مصوب شورای عالی کار، خط مرگ تدریجی است! حداقل دستمزد کارگران باید توسط نمایندگان واقعی و تشکل های مستقل کارگری تعیین گردد.

۳- برپایی تشکل مستقل کارگری، اعتصاب و اعتراض و تجمع حق مسلم ماست!

۴- دستمزدهای معوقه باید بدون عذرو بهانه پرداخت گردد!

۵- اخراج و بیکارسازی کارگران باید متوقف گردد!

۶- حقوق زنان و مردان در تمامی شئون اقتصادی - اجتماعی باید برابری باشد.

۷- بازنشستگان باید از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه اقتصادی برخوردار شوند.

۸- کارگران با معلمان (کارگران فکری)، پرستاران و سایر اقشار زحمت کش جامعه متحدند و از مبارزات آنان پشتیبانی می کنند.

۹- از اعتراضات و خواسته های کارگران فصلی و ساختمانی قاطعانه پشتیبانی می کنیم.

۱۰- کار کودکان غیر انسانی و استثمارگرانه است. ما با فعالین لغو کار کودک هم سنگر هستیم.

۱۱- منصور اسانلو، ابراهیم مددی و دیگر کارگران زندانی باید بدون قید و شرط آزاد گردند و تعقیب های قضایی علیه دیگر کارگران باید فوراً پایان پذیرد.

۱۲- ما خود را متحد با جنبش های اجتماعی دیگرمانند دانشجویان و زنان می دانیم.

۱۳- ما از کارگران مهاجرمانند کارگران افغانی، به عنوان بخشی از هم طبقه ای های خود، قاطعانه پشتیبانی می کنیم.

۱۴- ضمن تشکر از حمایت های جهانی از کارگران ایران، ما کارگران ایران، خود را متحد با دیگر کارگران جهان می دانیم.

۱۵- اول ماه مه، باید تعطیل رسمی گردد و هرگونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم این روزملغی گردد.

زنده باد همبستگی بین المللی طبقه کارگر!

۱ مه ۲۰۰۹ - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸

کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه:

سندیکی کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه/
سندیکی کارگران نیشکر هفت تپه/ اتحادیه آزاد کارگران ایران/
هیأت مؤسس بازگشایی کارگران نقاش و تزیینات ساختمان/ کانون مدافعان حقوق کارگر

شورای همکاری فعالین و تشکل های کارگری:

کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل های آزاد کارگری/ کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری/ شورای زنان/ جمعی از فعالین کارگری

که نشانه وحدت و یک پارچگی کارگری است، به خودآگاهی کارگران کمک زیادی خواهد کرد. با این حال تشکل موجود در یک واحد تولیدی، نمی تواند تمامی ظرفیت های مبارزاتی کارگران را بسیج کند.

از این رو اگر

اتحادیه ها و یا تشکلات مستقل کارگری واحدهای یک رشته صنعتی که در واحدهای گوناگون متشکل شده اند و مشکلات مشابهی دارند، از همدیگر فعلاانه دفاع کرده و به سمت وحدت و هماهنگی پیش روند، قدرت مقاومت شان را بشدت افزایش خواهند داد. گام بعدی که می تواند بر این قدرت مقاومت بیافزاید، آن خواهد بود که تشکل های اتحادیه ای رشته های گوناگون در شهرهای گوناگون، فعالیت های خود را هماهنگ ساخته و خواست های محوری کارگران رشته تولیدی و یا خدماتی خود را فرموله کرده و به دفاع از آن بپردازند؛ این امر در ابتدای امر، کار آسانی نخواهد بود. اما در صورت شکل گیری تشکل های صنفی پایدار در رشته های هم سان، امری غیرقابل دستیابی نیز نباید قلمداد شود.

سازماندهی مقاومت کارگران متشکل، قطعاً می تواند از دایره یک رشته ی صنعتی نیز فراتر رفته و تشکلات مستقل صنفی کارگری رشته های گوناگون تولیدی و یا خدماتی در یک شهرک صنعتی و یا یک شهر و یا یک استان را هم آهنگ سازد. هم اکنون در کشور، مجتمع های صنعتی و شهرک های صنعتی زیادی وجود دارند که در صورتی که اتحادیه ها یا تشکل های کارگری رشته های گوناگون تولیدی و خدماتی مستقر در این شهرک ها، حول مسائلی که بیان کننده خواست و مشکلات عمومی کارگران منطقه باشد، هم آهنگی ایجاد کنند، می توانند نیروی متحد کارگری را برای مقاومت و مبارزه سازمان داده و تعرض کارفرمایان و نهادهای سرکوب دولتی را در هم بشکنند.

ایجاد چنین هم آهنگی هایی، چه در سطح رشته های تولیدی و خدماتی واحد، چه در سطح شهری و یا مجتمع های صنعتی، زمینه را برای ایجاد اتحادیه های سراسری رشته های گوناگون، و در نهایت متحد شدن این اتحادیه ها و ایجاد اتحادیه متحد و سراسری کارگران کشور فراهم خواهد کرد. در چنین حالتی امکان سازماندهی پر قدرت اعتراضات کارگری در سطح کلان بوجود خواهد آمد. آن وقت کارگران می توانند بصورت متحد و یک پارچه در برابر اتحاد سراسری کارفرمایان و دولت دینی حامی شان، وارد عمل شده و قدرت چانه زنی شان به شدت بالا خواهد رفت. این تجربه ای است که کارگران بسیاری از کشورها آن را از سر گذارنده اند و اکنون به صورت تنی واحد از خواست های مبارزاتی خود دفاع می کنند. کارگران ایران در این زمینه، چیزی کم ندارند. روشن است که چنین حرکتی در زیر سرکوب خشن استبداد دینی حافظ نظم سرمایه داری، کاری بس دشوار است، اما ناممکن نیست.

در این راهپیمایی پرسنگلاخ، همبستگی کارگران با مبارزات زنان، خلق تحت ستم، دانشجویان و جوانان و تمامی آن هایی که از یک زندگی انسانی دفاع می کنند، امری است که بر قدرت جنبش کارگری و دیگر جنبش ها خواهد افزود و چنین حمایت های دوجانبه و چند جانبه ای، تیغ تیز سرکوب را کند تر خواهد کرد.

حمایت های بی دریغ تشکل های کارگری کارگران دیگر کشورها، و مجامع بین المللی دفاع از حقوق کارگران، که در سال گذشته نمونه های بارززش و قابل ستایشی از آن در دفاع از کارگران شرکت واحد و یا کارگران نیشکر هفت تپه، و یا اعتراض به زندانی شدن پیشروان کارگری را شاهد بوده ایم، نیز بر قدرت جنبش کارگری کشور و امکانات آن خواهد افزود.

در آستانه اول ماه،

یک بار دیگر حمایت و همبستگی خود با مبارزات خستگی ناپذیر کارگران کشور در این مسیر پرسنگلاخ و سخت و دشوار را اعلام می داریم. وظیفه ی خود و تمامی سازمان ها و نیروهای مدافع جنبش کارگری می دانیم که با تمام قدرت از مبارزه کارگران حمایت کنند.

پیروزیاد رزم پرشکوه کارگران در راه ایجاد

تشکل مستقل و سراسری کارگری

گرامی باد اول ماه مه روز همبستگی کارگران همه کشورها

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

ششم اردیبهشت ماه ۱۳۸۸

بیست و ششم آوریل ۲۰۰۹

* دیدگاه *

پرسش و پاسخ به مناسبت سی امین سالگرد انقلاب بهمن فاتحه خوان های "انقلابی"، فاتحه خوان های انقلاب

شهاب برهان

بخش اول

[این مطلب در اکتبر - نوامبر ۲۰۰۸ نوشته شده و در ژانویه ۲۰۰۹ در شماره ۱۰۲ مجله آرش منتشر شده است]
آرش: چرا مردم ایران به این گستردگی علیه رژیم شاه شوریدند و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ رخ داد؟ شرایط داخلی و خارجی آن دوران، چگونه بودند؟

شهاب برهان- طرفداران رژیم ولایت فقیه ادعا می کنند که مردم، اسلام می خواستند و بخاطر اسلام بلند شدند.

هیچ چیز غیر قابل قبول تر از این ادعا نیست که درد مردم ایران درد دین بوده و برای جاری شدن احکام شرع و حاکم شدن فقها بر سرنوشت شان به پا خاسته اند؛ بقصد از دست دادن هر دستاوردی که از انقلاب مشروطه تا انقلاب بهمن داشته اند، برای تشکیل جمهوری گوسفندان با ولایت چوپانی- الهی بجای سلطنت؛ برای بازگشت به بربریت عهد شبانی و فرآیند قبیله ای؛ بمنظور به رسمیت شناخته نشدن حقوق بشر، برای تغییر نام شکتجه به "خد" و "تعزیر"، برای شلاق خوردن، سنگسار شدن، قطع دست و پا؛ برای آن که آزادی عقیده، آزادی انتخاب خوراک و پوشاک نداشته باشند؛ برای دادگاه های شرعی و حذف وکیل مدافع و هیئت منصفه؛ برای مجاز شدن اعدام کودکان، برای تشدید تبعیض جنسی، برای آمدن سه هوو بر سر زنان و قانونی شدن صیغه؛ برای محرومیت زنان از حق سرپرستی فرزندان، از حق طلاق و آزادی مسافرت و انتخاب رشته تحصیلی و شغل؛ برای ممنوعیت آواز رقص و رقابت های ورزشی زنان در ملا عام، برای شنا کردن با مانقو و مقنعه، برای برقراری آپارتاید جنسی؛ برای تداوم ستم ملی این بار با تکیه بر مذهب؛ برای اعمال تبعیض علیه غیر مسلمانان و حتا مسلمانان غیر شیعه؛ بمنظور جایگزین شدن سرمایه داران و دزدان فرنگی ماب با سرمایه داران و دزدان تسیب به دست؛ و خلاصه گویا به نیت آن بلند شده اند که ستم های مذهبی هم بر همه ستم های موجود اجتماعی و سیاسی افزوده شوند!

این ادعا فقط یک قیاس به نفس آخوندی است. حقیقت این است که مردمی که سر بر طغیان گذاشتند، از محرومیت ها، ستم ها، تبعیضات و بی حقوقی سیاسی، اجتماعی کاربرد به استخوان شان رسیده بود و غم دین و شریعت، حتا آخرین غم شان هم نمی توانست باشد. تنها آن قشر مفتخوری که نان اش در تنور دین پخته می شد و رونق دین، منافع مستقیم و پایه ای اش را تشکیل می داد؛ قشری که با خمس و حق امام و وجوهات و نورات و صدقات و از برکات جهل مردم زندگی می کرد، می توانست اسلام اش درد کند.

در دهه های پیش از انقلاب، بخش هایی از مردم ایران از طبقات بالا و میانی و کارگران و نسل جوان و تحصیلکردگان، هرچند باورهای مذهبی داشتند، اما حتا نماز خوان و روزه بگیر نبودند. بر خلاف آنچه ادعا می شود، همه آن هایی که به جمهوری اسلامی رای دادند، خواهان حکومت اسلامی نبودند و چون در رفتارند کذایی، آنان را با تزویر در دوراهی انتخاب میان «جمهوری اسلامی یا بازگشت سلطنت؟» قرار دادند، ناچار به اولی رای دادند. آن بخش از مردم هم که از جان و دل به جمهوری اسلامی رای دادند و خمینی را بر سرشان نشانده، اسلام نمی خواستند، بلکه آرزوها و آمل شان را از اسلامی که ادعای دفاع از آزادی و عدالت و حقوق مظلومان داشت می خواستند، چون در آن شرائط چیز دیگری دم دست خود نمی دیدند.

در بازنگری به انقلاب ایران، توجه به این نکته بسیار اهمیت دارد که خمینی نه اساسا بعنوان رهبر مذهبی بلکه بعنوان یک مخالف سیاسی شاه بود که مورد قبول مردم قرار گرفت. وجهه سیاسی و نه مذهبی خمینی بود که هژمونی او را فراگیر و ممکن کرد. مردم شاه را علت و منشا همه بدبختی های خود می پنداشتند و خمینی به دلیل سابقه درگیری اش با شاه بود که توانست در انقلاب، نزد مردم حساب باز کند؛ و البته چون این شخص یک مرجع تقلید هم بود، مطالبات سیاسی و رفاهی مردم با وعده های مذهبی مرتبط شد.

خمینی در فرانسه که بود، وعده دمکراسی و حتا آزادی بیان کمونیست ها را می داد؛ وعده می داد که آب و برق مجانی خواهد بود. در روز بازگشت به ایران در صحبت اش در در گورستان بهشت زهرا، چندین بار رژیم شاه را بخاطر خرابی وضع اقتصادی مملکت مورد حمله قرار داد. الزام خمینی به پرداختن به این مسائل در مقطع انقلاب، گواه مطالبات سیاسی و رفاهی مردم بود. او داشت همین آمل و آرزوها را به زبان می

آورد تا از جنبش عقب نیاقتد و به همین دلیل خیلی از مردم گمان کردند که اگر این روحانیون خاکی و زمینی نشین قدرت را از دست فرعونیان چپاولگر و بیگانه با مردم بگیرند، خواسته های آنان را برآورده خواهند کرد. اما خمینی خیلی زود شروع کرد به نشان دادن ماهیت و منویات ضد دموکراتیک و ضد انقلابی اش. او از لحظه ای که گفت: «من توی دهن این دولت می زرم، من خودم دولت تعیین می کنم!»، یا وقتی در رفتارنوم برای نوع جمهوری، برای منکوب کردن همه جریاناتی که مخالف قید صفت اسلامی برای جمهوری بودند و یا جریاناتی که پسوند دموکراتیک را به جمهوری می افزودند، فتوا داد «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم تر، نه یک کلمه بیش تر!»، نشان داد که بعنوان قیم مردم به میدان آمده است. وقتی خر خمینی از پل جماران گذشت و مردم، حکومت اسلامی را برای نان و مسکن زیر فشار گذاشتند، تشر زد که «اقتصاد مال خر است» و «مردم برای خانه و خربزه ارزان انقلاب نکرینند، برای اسلام انقلاب نکرینند!» با این ادعا، همه محرک های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انقلاب انکار می شدند تا تداوم و تشدید ستم ها بعد از انقلاب توجیه شود. با این ادعا همه بی حقی های افشار مختلف مردم در دوران سلطنت به محاق برده می شدند، تا حق طلبی های آنان از رژیم اسلامی تخطئه و سرکوب شود. تحلیل غالب از انقلاب بهمن در میان سلطنت باختگان و سلطنت خواهان این است که غرب بخاطر نارضایتی از «سیاست مستقل ملی» شاه، تصمیم به برکناری او گرفته بود و با علم کردن خمینی، علیه او توطئه کرد.

این تئوری توطئه که هم از منطق وابستگی رژیم ۲۸ مرداد به غرب و هم از نابینایی سیاسی مژمن آب می خورد، نمی تواند به این سوال جواب دهد که نفوذ غرب و خمینی بر روی این ملت که بتواند آن را تقریبا یکپارچه علیه شاه تحریک و تهییج کند از کجا حاصل شده بود؟ مگر می شود یک ملت چهل میلیونی را وسیله توطئه کرد؟ یا چه جادویی می شود میلیون ها نفر را، اگر دردی و انگیزه ای نداشته باشند، به مدت یک سال و نیم در حرکت اعتراضی مداوم و هیجان انقلابی فزاینده در خیابان نگهداشت؟! حتا اگر چنین توطئه ای در کار بوده باشد، تا زمینه تحریک پذیری و هیجان در مردم نباشد چگونه می شود آن ها را تحریک و تهییج کرد؟ و تئوری توطئه دقیقا برای حاشای همین زمینه های انقلاب اختراع شده است یعنی که مشکل اساسا از داخل نبود، از خارج بود و شاه هم اگر گناهی داشت، «سیاست مستقل ملی» او بود که تاج اش را به تاراج داد!

اگر از زمینه های دور و عوامل بی شماری که در بستر سازی تاریخی برای انقلاب بهمن دخیل بوده اند بگذریم، انقلاب بهمن، محصول کودتای سپاه ۲۸ مرداد و «انقلاب سفید» بود.

«انقلاب سفید» (با صرف نظر کردن از گل و بوته های تزئینی اش مثل حق رای زنان، سپاه دانش، سپاه بهداشت و غیره) اساسا عبارت بود از الغا فئودالیته و جایگزین کردن آن با سرمایه داری بعنوان نظام اجتماعی - اقتصادی مسلط، که توسط دولت جان اف. کندی در راستای استراتژی نوین انباشت سرمایه و بمنظور ادغام کشورهای موسوم به «جهان سوم» در بازار جهانی سرمایه داری، و همچنین به هدف تثبیت رژیم های متحد خود مثل آرژانتین و برزیل، به شاه دیکته شد. با تحمیل نخست وزیری علی امینی از طرف آمریکا به شاه و اجرای اصلاحات ارضی، ملاکان به سرمایه داران و اکثریت روستائیان به نیمه پروتلاریای خانه خراب تبدیل شدند. با تکیه بر اقتصاد تک محصولی نفتی، سرمایه گذاری زود بازده و پرسود و عمدتاً غیر تولیدی تشویق شد. این شیوه توسعه سرمایه داری، به ایجاد یک طبقه بورژوازی انگل غیر تولیدی بانکدار، بیمه گر، دلال، رباخوار، بورس باز، بساز بفروش، هتلدار و امثال این ها از یک سو، و توده عظیم دهقانان رانده از روستاها که سرمایه داری تولیدی نحیف ظرفیت جذب و استثمارشان را نداشت منجر شد. جمعیت عظیم دهقانان بی زمین و گرسنه برای یافتن کار در شهرها، از روستاها گریختند. دهقانانی که با وام گرفتن از بانک ها به خرده مالک تبدیل شده بودند، در ناتوانی از پرداخت بهره های سنگین، به خاک سپاه نشستند و به زاغه نشینان پیوستند. این توده چند میلیونی رانده از روستا و مانده از شهر، عمده ترین تلفات «انقلاب سفید» بود که در حاشیه شهرها، در حاشیه تولید، در حاشیه زندگی، در حلبی آباد ها، حصیر آبادها، زاغه ها و گوردها، غرقه در محرومیت و فقر تلنبار شد. این توده ساقط همچون «اضافه جمعیتی» در نظر گرفته شد که شایستگی بهره مندی از حق کار، مسکن، آموزش، بهداشت و حتا حق بهره مندی از خدمات شهری مثل آب لوله کشی، حمام، مدرسه، اتوبوس و آسفالت را نداشت، این توده میلیونی مفلوک، با فرهنگ عقب مانده روستائی، مستأصل و بی امروز و بی فردا که حتا از «شانس» استثمار شدن توسط سرمایه داری محروم بود، به عمده ترین نیروی ذخیره برای پوپولیزم مذهبی خمینی تبدیل شد.

بولدوزرانی که از سال ۱۳۵۵ در اجرای « ماده ۱۰۰ شهرداری » برای ویران کردن آلودگی ها پیاپی به حاشیه شهرها هجوم می بردند و با پاره آجرهای زنان و کودکان بی خانمان شده بدرقه می شدند، در حقیقت نخستین تانک های جنگ رو در روی رژیم شاه و قربانیان " انقلاب سفید " اش بودند؛ جنگی که سرانجام به انقلابی توده ای فرا روئید و تا بی خانمان شدن خود شاه امتداد یافت.

غالباً، و بخصوص از جانب طرفداران خمینی و حکومت اسلامی، چاپ مقاله « ایران و استعمار سرخ و سیاه » تهیه شده گویا به دستور هویدا وزیر دربار، با امضای مستعار « احمد رشیدی مطلق » در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی ۱۳۵۶ که در آن خمینی - که در نجف در تبعید بود - شدت مورد حمله قرار گرفته بود، بعنوان محرک اصلی انقلاب و نقطه آغاز آن عنوان می شود: طلبه ها و آخوندهای طرفدار خمینی در قم به این مقاله واکنش نشان دادند و چهار تن در سرکوب خونین تظاهرات ۱۹ دی قم کشته شدند. در ۲۹ بهمن ۵۶ دانشجویان و مردم تبریز در جهل کشته شدند قم دست به قیام غافلگیرانه و سازمان یافته ای زدند. تظاهرات اعتراضی در چله کشته شدگان بصورت زنجیره ای در یزد و جهرم، اصفهان و ده ها شهر کوچک و بزرگ دیگر تکرار شد و بالاخره سرکوب شدید تظاهر کنندگان میدان ژاله تهران در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و کشته شدن ۸۷ نفر توسط حکومت نظامی ارتشبد غلامعلی اویسی، شورش های اعتراضی در سراسر کشور را به نقطه ای غیر قابل برگشت رساند.

البته این وقایع اتفاق افتاده اند اما تاریخ را با وقایع نگاری نمی شود توضیح داد. اگر فتنه با یک ماجرای تحریک آمیز و از یک نقطه مستعد آتش گرفت، اما خیزش گسترش یابنده مردم سراسر کشور بخاطر ناراضی عمومی، مزمن و مترکم از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بود که به جرعه و محرکی نیاز داشت. با جرعه، دیگ به جوش نمی آید. محرک همیشه بر حرکت تقدم دارد ولی محرک را نباید بجای زمینه ها نشانند. این انفجار ناراضی توده ای می توانست در شرایطی دیگر با محرکی کاملاً غیر مذهبی مثلاً با گران شدن قیمت بنزین اتفاق افتد؛ کما این که قبل تر، گران شدن بلیط اتوبوس و حتا بهانه فوتبال ایران - اسرائیل در ورزشگاه امجدیه، شورش هائی را باعث شده بود که عقب نشینی و چاره جوئی سریع دولت، سبب جلوگیری از دامنه پیدا کردن آن ها شده بود.

وقتی شورش از نقطه ای با محرکی اولیه آغاز می شود، غالباً با همان محرک به جاهای دیگر سرایت نمی کند. هر لایه و قشری با محرک ها و انگیزه های خود به آن ملحق می شود. وقتی مثلاً گران شدن پیاز، اعتراض و شورش در محله و شهری را باعث می شود، گسترش آن به شهرهای دیگر به این معنی نیست که همه بخاطر پیاز بر خاسته اند. بلکه با این واقعه، ناراضی و خشم مترکم شان علیه گرانی یا کمبود ازراق بطور کلی و وضع نامساعد معیشتی یا ناراضی از رژیم سیاسی تحریک می شود. زنجیره اعتراضات و تظاهرات و سرایت و گسترش آن در سراسر ایران در طول یک سال و نیم انقلاب اگر هم به فرض با یک محرک مذهبی و از یک مکان مذهبی شروع شده باشد، با همان محرک به جاهای دیگر سرایت نکرد و هر لایه و قشری از جمعیت با انگیزه ها و مسائل خودش به آن پیوست.

این حقیقت هم که جنبش از آغاز تا پایان وسیعاً از سنت ها و مناسک مذهبی (که به سادگی امکان توده گیر شدن داشته و در عین حال بار تحریک کننده داشتند مانند شهید چرخانی ها در محلات، برگزاری چله ها، استفاده از تاسوعا و عاشورا، الله اکبر گفتن های روی پشت بام ها و غیره) استفاده کرد، یکی بخاطر آن بود که مردم همیشه از ابزارها و سنت ها و فرهنگ آشنا و دم دست شان برای ابراز ناراضی و پیشروی استفاده می کنند؛ و دلیل دیگر اش این بود که اعتراضات در قالب های سنتی و با پوشش های مذهبی، به گمان مردم، مصونیت بیش تری نسبت به حرکات سراسر سیاسی ایجاد می کنند. استفاده از این اشکال و قالب ها بهیچوجه به معنای آن نیست که همه آن هائی که از آن ها استفاده می کردند، درشان درد دین بود و برای شریعت اسلام و به عشق خمینی به حرکت در آمده بودند! زمینه های اجتماعی و سیاسی انقلاب را به اسلام خواهی مردم تقلیل دادن، یک دروغ آخوندی و تحریف تاریخ است. بحران اجتماعی و اقتصادی، دیکتاتوری و اختناق و سلطه ساواک زیر پای مردم تپیدست، زحمتکشان و مزد و حقوق بگیران، روشنفکران و غیره را داغ کرده بودند:

ناموزنی رشد سرمایه داری میان صنعت و کشاورزی، میان تولید و خدمات، میان سرمایه داری تولیدی و مالی؛ ناموزنی توسعه پلخت و شهرستان ها؛ وارونه شدن تناسب جمعیت شهری و روستائی بدون ظرفیت اشتغال، مسکن، انرژی، آموزش، بهداشت، و خدمات در شهرها؛ زمین خواری ی بورس بازان و بحران حاد مسکن؛ گرانی فزاینده کرایه خانه،

تورم و گرانی کمر شکن؛ افزایش بیکاری؛ معضل دیپلمه های مانده پشت کنکور دانشگاه ها و بی چشم انداز اشتغال که با اختراع انواع دوره های سپاهی (دانش، بهداشت، ترویج و آبادانی) قابل حل نبود؛ بی بضاعتی اکثر کارمندان دولت و بخصوص معلمان؛ تبعیض شدید اقتصادی و عقب نگهداشتنی مناطق ملی و بخصوص محرومیت همه جانبه مناطق سیستان، بلوچستان و کردستان همچون استان های ناتنی کشور؛ کسری شدید بودجه ، خاموشی های سراسری برق، تورم کالاهای وارداتی ترخیص نشده در بندر و بسیاری نایب سامانی های دیگر.

هزینه سرسام آور تاجگذاری شاه، در حقیقت خرج برداشتن تاج از سرش بود. شاه با بر پا کردن " جشن های دوهزار و پانصد سال شاهنشاهی " نمی فهمید که دارد مجلس ختم دوهزار و پانصد سال شاهنشاهی را برگزار می کند. در شرائی برای همین جشن سیصد میلیون دلار هزینه کردند که اکثریت عظیم جمعیت ایران دچار تنگناهای معیشتی بودند. مردم شاهد ریخت و پاش های بی حساب و کتاب برای برگزاری برنامه های پوچ توسط دربار و غارت پول نفت و ثروت های طبیعی کشور توسط درباریان و هزار فامیل و قشر ممتاز بورژوازی نوکیسه انگل بودند در حالی که در آمد سرانه نیمی از جمعیت، به زحمت به پانصد دلار می رسید. دره فاصله طبقاتی میان محرومان، زحمتکشان و مزد و حقوق بگیران کم در آمد با یک اقلیت زالو صفت حاکم بر مقدرات کشور دائم عمیق تر و آشکارتر می شد و این بی عدالتی و نابرابری فزاینده، خشم و نفرت پائینی ها از بالائی ها را برای لحظه انفجار و انتقام تلنبار کرده بود.

از لحاظ سیاسی، حکومت پلیسی با سلطه اختنای - جنائی ساواک بیداد می کرد. بگیر و ببندهای مداوم سیاسی، شکنجه و گسترش اعدام و حبس های طولانی برای مخالفان سیاسی رواج داشت. آزادی بیان و مطبوعات مستقل وجود نداشت؛ سانسور شدید بر کتاب و مطبوعات و هنر اعمال می شد؛ انتخابات آزاد و دموکراتیک وجود نداشت؛ دولت، دستگاه زورگویی صاحبان قدرت بود و پارتی بازی و فساد دستگاه اداری و قضائی، صاحب منصبی و صاحب امتیازی ی " چاکران و جان نثاران اعلیحضرت"، همه عرصه ها را برای مردم تنگ کرده بود. منتقدین و معترضین بخصوص روشنفکران سرکوب می شدند؛ اتحادیه ها و تشکل های مستقل، احزاب آزاد و مستقل ممنوع بودند، و سختگیری در فعالیت حزبی به جانی رسید که حتا سه حزب درباری ی « مردم » به دبیر کلی اسد الله علم وزیر دربار، حزب « ملیون » به دبیر کلی منوچهر اقبال رئیس هیأت مدیره شرکت نفت (وزیر اسبق دربار)، و حزب « ایران نوین » به دبیر کلی امیر عباس هویدا نخست وزیر (وزیر آتی دربار) برچیده شده و حزب واحد « رستاخیز » به فرمان شاه بجای همه آن ها ایجاد و اعلام شد که هرکس نمی خواهد عضو آن شود تقاضای گذرنامه کند و از ایران برود (شخصی در زندان قصر بود که بخاطر همین تقاضا بجای گذرنامه، سه سال حبس گرفته بود!)؛ فارس زبانی رسمی و اجباری، فارس گردانی سیاسی- اداری [در برابر خودگردانی] و ممانعت از رشد اقتصادی مناطق ملی، یکی از مهمترین و اصلی ترین سطوح لگد مال کردن دموکراسی در کشور چند ملیتی ایران از دوره رضا شاه بود. زیر دستی و تحقیر شدگی نظامیان و حتا امرای ارتش توسط مستشاران آمریکائی، ایفای نقش ژاندارم آمریکا در خلیج فارس و پرداخت هزینه تسلیحات آن از جانب مردم ایران؛ سرکوب مبارزات مردم طفاور توسط ارتش ایران و همکاری و دوستی با دولت اسرائیل، در فضائی که اکثریت مردم ایران با مردم ویتنام و فلسطین همدمی می کردند، ناخشنودی های مردم را از حکومت شاه تشدید می کردند.

نا گفته نباید گذاشت که ناراضی هائی با جهات کاملاً ارتجاعی و تاریک اندیشانه هم در لایه هائی از جمعیت وجود داشت که همچون سموات و آلودگی ها وارد شط انقلاب شدند : با توسعه تولید ماشینی و نیز سیاست درهای باز برای واردات کالاهای مصرفی به دنبال " انقلاب سفید "، بسیاری از اصناف، حرفه ها و مشاغل سنتی نظیر سفالگری، مسگری، رویگری، جوراب بافی و کفشدوزی دستی و غیره با تولیداتی چون پلاستیک و لیلون و ملامین و تولیدات ماشینی یا از میان رفتند یا ضریبات سختی خوردند. بخشی از این جمعیت که یا قادر به انطباق خود با این تحول نبود یا ساختار تولیدی جدید قادر به جذب شان نبود، با حسرت گذشته و گششی ارتجاعی، با هر نوع تحولی به مخالفت برخاستند. این ها نخستین حواریون خمینی بودند که در قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اعلام موجودیت کردند. خمینی سخنگوی ارتجاعیت این لایه ها بود. این حسرت گذشته محدود به اصناف و کسبه سنتی نبود و طبعاً در میان روستائیان رانده از ده و مانده از شهر هم زمینه ای گسترده داشت. به همه این ها باید آن لایه های به لحاظ فرهنگی بسیار سنتی و متعصب مثل آخوند ها و رده هائی از بازاریان را افزود که از روی سیه فکری مثلاً مخالفت

با دادن حق رأی به زنان، مدارس مختلط، وجود کاخ جوانان و سینما و مشروب الکلی و این قبیل چیزها بود که مخالف خوانی می کردند. همین ها بودند که در جریان انقلاب، به راه می افتادند و سینماها و آبجو فروشی ها و صفحه (موسیقی) فروشی ها را به آتش می کشیدند. و همین ها بودند که به خیال خودشان برای مبارزه با فحشا، قلعه شهرنو در تهران را آتش زدند.

بُردار نهائی همه این ناراضائی ها یک همسویی همگانی علیه شاه بود که بر منافع طبقاتی - یا حتا مقاصد مشترکی در مخالفت با شاه - مبتنی نبود. بیش از آن که منافع و اهداف مشترک طبقات در کار باشد، تمرکز تمام قدرت و سرنوشت همه طبقات در دست شاه و دستگاه حکومتی تحت فرمان او بود که هر تیر در رفته از کمان را به مرکز قدرت جنب می کرد.

به این ترتیب، همه نیروهایی که به جنبش در آمدند، نه همزمان به راه افتادند، نه با انگیزه های یکسانی برانگیخته شدند و نه از آغاز حرکت همان خواسته ها و شعارهایی را داشتند که در طی مسیر پیدا کردند. جنبش به تدریج سرایت کرد، فراگیر و سراسری شد؛ به تدریج و به نسبت اعتماد به نفسی که پیدا کرد، رادیکال تر شد. مردم از ابتدا به قصد سرنگونی شاه به راه نیافتادند، اما جنبش جلوتر که آمد، دیگر به کمتر از برچیده شدن نظام سلطنتی قانع نبود. با برهنه هائی به حرکت در آمدند که از همان قدم اول وجود زندانی سیاسی و شکنجه وسانسور و فقدان آزادی های سیاسی جزو دغدغه هایشان نبود؛ افشاری از بورژوازی - سنتی یا مدرن - که غم نان نداشتند ولی از بسته بودن درهای مجلس شورای ملی به روی خودشان در شکوه بودند، بخاطر ناراضائی از سهیم نبودن در قدرت سیاسی به جنبش ضد شاه پیوستند. حتا بسیاری از روحانیون که غیر از رعایت بیش تر برخی موازین شرعی توقعی از دربار و دولت نداشتند، یا بورژوا ناسیونالیست های مصدقی که درخواستی فراتر از مشارکت در قدرت سیاسی و این که « شاه سلطنت کند و نه حکومت » نداشتند، با نیروی مکش جنبش توده ای، از موضع خود کنده شدند و علی رغم تمایل و مسلک و سلیقه سیاسی خود، جمهوری خواه شدند؛ و مثل هر انقلاب دیگری، عناصری از طبقه حاکم هم با احساس زلزله و از روی عافیت طلبی و عقابت اندیشی، ماسک اپوزیسیون به صورت زدند.

بحران اجتماعی را یک بحران سیاسی هم تکمیل کرد که بدون آن وقوع انقلاب ممکن نمی بود. بحران سیاسی، اساسا در رابطه با چگونگی مواجهه با بحران اجتماعی و جنبش انقلابی شکل گرفت. اما این بحران سیاسی، برخلاف غالب انقلابات، از شکاف در بالا و در میان صاحبان قدرت و از اختلافات در تصمیم گیری ناشی نمی شد، بلکه دقیقاً بر عکس، از فقدان ارکان های حقیقی قدرت و تصمیم گیری، از بی اختیاری و سر سپردگی دولت و وزرا و مجلس و همه نهادهای تزئینی و از تمرکز همه قدرت و همه اختیارات تصمیم گیری در دست شاهی ناشی می شد که سفرای آمریکا و انگلیس، عقل منفصل اش بودند. بی اختیاری و بلا تکلیفی دستگاه دولت و ارتش در برابر بی تصمیمی ی یگانه صاحب تصمیم، به سراسیمگی طبقه حاکم و فرار سرمایه ها منجر شد. نتایج متن مسائل مملکت، بی اعتنائی به مسائل مردم، اتخاذ راه حل های خراب کننده، تصمیمات بی ربط و دیر وقت، و خلاصه نا توانی در مهار و حل بحران اجتماعی، به پایان کار رژیم خودکامه شاه منجر شد. یکی از شعارهای آن دوره بخوبی این نوشداروهای بعد از مرگ سهراب را به طنز گرفت: « ما میگیم شاه نمیخوایم، نخست وزیر عوض میشه! » بی خردی سیاسی حیرت انگیزی در تلاش های مذبحخانه برای خنثا کردن انقلاب دیده می شد: تصاویر خمینی داشت بر فراز شهرها می چرخید، شاه ژنرال هائی را نخست وزیر و وزیر می کرد که مورد عنایت آیت الله شریعمداری یا آیت الله گلپایگانی باشند! جنبش توده ای در حال ورق زدن تاریخ شاهنشاهی بود، آن ها تقویم شاهنشاهی را به هجری بر می گرداندند! برای اثبات دین پناهی دربار، فرح را با چادر توری به زیارت امام رضا می فرستادند و به دست کوچک ترین پسر نیم وجبی اش تسبیحی بلند تر از قد اش می دادند و عکس هایشان را در روزنامه ها چاپ می کردند. با این کارها بی چاره ها داشتند بحران انقلابی را چاره می کردند!

در رابطه با شرایط خارجی، برخلاف ادعای پاره ای از سلطنت طلبان که مدعی توطئه غرب برای حذف شاه هستند، دولت جیمی کارتر به دنبال شکست استراتژی نظامی آمریکا در ویتنام، لانوس و کاموج، خط مشی تحکیم و تثبیت سیاسی متحدین آمریکا از طریق اصلاحات سیاسی را در پیش گرفته بود. "حقوق بشر" ی که کارتر، شاه را در منگنه آن قرار داده بود، نوعی مکتب اصلاحات ساختاری تحمیلی توسط کندی و به قصد حفظ موقعیت ایران بعنوان متحد خود بود. شاه با تکیه بر سیاست نظامیگری جمهوریخواهان آمریکا اعتماد به نفس بیش تری داشت ولی هر بار مجبور

بود علی رغم میل خود به ساز دموکرات های کاخ سفید هم برقصد، چون هر چه بود، ارباب، آن ها بودند و نمی شد زیاد چموش بازی در آورد.

هرچند فضای نسبتاً باز و کنترل شده ای که از طریق کاهش سختگیری بر مطبوعات، توقف شکنجه و اجازه به نمایندگان صلیب سرخ برای بازدید از زندان های سیاسی آغاز شد، برخلاف آنچه مورد نظر کارتر بود به تشجیع مخالفین کمک کرد، ولی خطاست اگر جای علت اصلی جنبش و عوامل تسهیل کننده آن عوضی گرفته شود. وجود پتانسیل اعتراضی و نیروی انبساطی فتر جنبش اجتماعی بود که سوراخ را فراخ، فرم را به انقلاب و طرح کارتر را به ضد خودش تبدیل کرد و نه بالعکس. این موضوع در باره دست شستن غرب از شاه و حمایت از خمینی هم صادق است. باید توجه داشت که کنفرانس گوادولوپ که در آن، سران چهار قدرت امپریالیستی (آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان غربی) بطور رسمی حمایت از خمینی و نهضت اسلامی در ایران را اعلام کردند، در هفته اول ژانویه ۱۹۷۹ (هفته دوم دی ماه ۱۳۵۷) یعنی زمانی برگزار شد که موازنه نیرو بطور بازگشت ناپذیری به سود انقلاب چرخیده و تداوم حمایت از شاه را برای اربابان اش بی ثمر کرده بود.

در چنین وضعیتی، دست شستن از شاه قابل درک است، ولی چرا حمایت از خمینی و "انقلاب اسلامی"؟ هالوگری است اگر تصور شود که بی ثمری حمایت از شاه، به حمایت امپریالیست ها از هر انقلابی منجر می شد. اگر برتری و رهبری با نیروهای چپ و کمونیست بود امپریالیست ها قطعاً حمایتی از آن نمی کردند. رنگ و بوئی اسلامی که انقلاب به خود گرفت، به ذائقه شان خوش آمد و اگر چه بر خلاف برخی فرضیه ها، آن ها نبودند که انقلاب را ملاحظور کردند، اما از ملاحظور شدن اش شادمانی و استقبال کردند.

مدت ها پیش از آغاز نا آرامی ها در ایران، استراتژی تحریک اسلام گرایی در جمهوری های آسیائی شوروی بر طبق طرح الکساندر بنیگین - شرق شناس ضد کمونیست روسی تبار فرانسوی - مبنی بر استفاده از بقول خودش «شمشیر اسلام» علیه اتحاد شوروی و نیز ایجاد «کمر بند سبز» دور شوروی از طرف غرب و بخصوص آمریکا به اجرا در آمده بود. رژیم شاه در این زمینه با ایالات متحده آمریکا، پاکستان و تا حدی عربستان سعودی همکاری می کرد. هدف این تلاش ها از جمله تقویت راستگرایان و محافظه کاران در دولت میانه رو داوود خان برای خارج کردن افغانستان از مدار اتحاد شوروی بود. ساواک جاسوسانی برای شناسایی هواداران "کمونیست" ها در دولت و ارتش افغانستان گمارده بود، جنگ افزار و کمک مالی به گروه های اسلامی ضد دولت داوود خان می رساند و در چند کودتای ناکام که در سپتامبر و دسامبر ۱۹۷۳ و ژوئن ۱۹۷۴ بوسیله ی بنیادگرایان اسلامی علیه داوود خان انجام شد، و «سی. آی. سی.» و جاسوسان پاکستان همکاری داشت.

به این ترتیب تا زمانی که رژیم شاه مستحکم به نظر می رسید، نه تنها از جنبش اسلامی در برابر آن حمایت نمی شد، بلکه از همکاری آن در ایجاد کمربند سبز ضد شوروی استفاده می شد. هنگامی که طرح تثبیت رژیم شاه از طریق اصلاحات سیاسی شکست خورد، هنگامی که انقلاب، خود را بعنوان واقعیتی تحمیل کرد، هنگامی که ناتوانی شاه چه در مهار بحران انقلابی و چه به طریق اولی بعنوان ژاندارم خلیج قطعی شد، و در چنین شرائطی، چون یک جریان اسلامی طناب رهبری را بر گردن جنبش انقلابی انداخت، استراتژی غرب بسوی بهره برداری از این وضعیت و تبدیل ایران به یکی از حلفات «کمربند سبز» دور شوروی چرخید. در این رابطه مصاحبه ابراهیم یزدی که از طرف خمینی با آمریکا تماس گرفته بود بسیار روشنگر است و من فقط قطعه ای از آن را در اینجا نقل می کنم:

«... از آنجا که طبیعت انقلاب ایران، اسلامی و ضد کمونیستی بود، آنها نگرانی از این بابت نداشتند، بلکه می خواستند بدانند که آیا رژیمی که می آید توانایی مقابله با کمونیسم را دارد یا نه.» ... «آمریکایی ها نگران بودند که اگر شاه برود، خلایبی که در ایران ایجاد میشود چگونه برخورد کند. ... نظریه برژینسکی این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیون است. استدلال او این بود که روحانیون علی الاصول ضد کمونیسم هستند و قدرت بسیج توده های مردم را دارند. نظامیان هم منسجم اند، ارتش چهار صد هزار نفری شاه آموزش های ضد کمونیستی و ضد شورشی دیده بودند، ائتلاف نظامیان و روحانیون می تواند خطر کمونیسم را بعد از شاه از بین ببرد» ... سؤال از یزدی: «پس مطابق طرح برژینسکی [ائتلاف ارتش و روحانیت] واشنگتن به روحانیت به عنوان یک آلترناتیو نگاه می کرده است؟» یزدی: «بله، بعنوان نیرویی که می تواند بعد از شاه، خلاء قدرت سیاسی را پر کند و مانع تصاحب

قدرت از طرف کمونیست‌ها شود. بگذارید اینجوری بگویم که آمریکا، حاکمیت روحانیت و همکاری با ارتش را در راستای نفع خطر کمونیسم لازم می‌دید. (ابراهیم یزدی، انقلاب اسلامی و نشست گوادلوپ - سایت ایران و جهان)

با این منطق بود که حکومت اسلامی به حکومت شاه ترجیح داده شد و « کله بز برخاست، سگ جاش نشست ».

اما سگ، پاچه خودشان را هم گرفت! با حکومتی شدن شعارهای « بعد از شاه نوبت آمریکاست » و « مرگ بر آمریکا » و اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری و غیره و آشکار شدن تفاوت این رژیم با حکومت اسلامی سعودی ها و آل نهیان ها و ژنرال ضیاءالحق ها و یا مجاهدین افغانی ی دست آموز سی. آی. ای، محاسبات امپریالیست ها در هم ریخت و پروژه های کودتای نوژه و حمله عراق به ایران و تقویت و تجهیز صدام حسین برای ساقط کردن رژیم خمینی به میان آمد.

آرش : انقلاب اسلامی بر محور کدام طبقات اجتماعی به پیروزی رسید؟
شهاب برهان - اجازه بدهید ابتدا ملاحظاتی ام را در رابطه با عبارات "انقلاب اسلامی" و "پیروزی انقلاب" مطرح بکنم:

ملاحظه اول این است که "انقلاب اسلامی" معنا ندارد، مگر آن که هر زیر و رو شدن و تحول بنیادی را بی توجه به راستای تاریخی آن، انقلاب بدانیم. اما انقلاب، به جیش در راستای ترقی و پیشرفت و تکامل تاریخی گفته می‌شود مثل انقلاب صنعتی، انقلاب ارضی، انقلاب علمی. در مقابل انقلابی، ارتجاعی جریانی ضد تاریخی است که می‌کوشد چرخ تاریخ را به عقب برگرداند.

"انقلاب اسلامی" تنها به این دلیل بی معنا نیست که حکومت بر آمده از انقلاب ۵۷، ایران را از بسیاری جهات به فقیرای تاریخ پرتاب کرد، بلکه به دو دلیل دیگر هم بی معناست: یکی این که دیندار بودن انقلاب کنندگان به معنی نهضت دینی یا انقلاب مذهبی نیست. هم انقلاب سکولار دموکراتیک و هم انقلاب سوسیالیستی بوسیله توده هائی صورت می‌گیرند که غالباً باورهای مذهبی دارند. یک انقلابی می‌تواند مسلمان باشد؛ یک مسلمان می‌تواند انقلابی باشد، اما از مسلمان بودن اکثریت مردم ایران، اسلامی بودن انقلاب بهمین را نمی‌شود نتیجه گرفت.

دیگر این که در عصر سرمایه داری پیشرفته که حتا مدرنیته و دموکراتیسم بورژوازی قادر به حل تناقضات و بحران ها و رفع بلایای سرمایه داری و نظم بورژوازی نیست، هیچ حکومت اسلامی و اصولاً هیچ حکومت دینی نمی‌تواند انقلابی باشد (بی آن که معنای حرفم این باشد که فقط حکومت دینی است که می‌تواند ارتجاعی و ضد انقلابی باشد). همه ادیان و از جمله اسلام در دوران پیدایش خود، از جهاتی انقلابی بوده اند. حتا قانون قصاص که با چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان، می‌خواست زنجیره بی پایان قتل عام های انتقامجویانه بین قبیله ها را قطع کند، تدبیری انقلابی بود. اما نه فقط حکومت دینی، بلکه هیچ نهضت دینی هم در عصر حاضر نمی‌تواند انقلابی باشد، حتا اگر همه مردم را با خود داشته و با ظالم ترین ظالمان و با جانفشانی های با شکوه بجنند چرا که هیچ دینی بر حسب ماهیت دینی خود نمی‌تواند پاسخی انقلابی - یعنی پیشرو، مترقی، دموکراتیک، برابری خواهانه و ضد ارزش ها و باورهای محافظه کارانه و ارتجاعی - به وضع موجود در جوامع سرمایه داری بدهد. توده ها ممکن است برآورده شدن آرزوهای خود را از دین طلب کنند یا در مبارزات انقلابی خود برای مطالبات شان، به دین متوسل شوند. این را می‌شود جزئی از کارکرد اجتماعی دین دانست و تا اینجا هیچ ایرادی نیست؛ مسئله این است که آیا دین می‌تواند به این انتظارات پاسخ دهد؟ آیا دین در این عصر می‌تواند انقلابی باشد، انقلابی عمل کند و توقعات انقلابی بردگان و قربانیان سرمایه را برآورده کند؟ این که مردم از دین چه می‌خواهند یک چیز است و این که دین چه می‌تواند به آن ها بدهد چیز دیگری است. کارکرد اجتماعی دین بمعنای توسل توده ها به دین در مبارزه برای آرزوها و نیازمندی هایشان حقیقت دارد، اما کارکرد اجتماعی دین همچون "الهیات رهانبیخش"، و جنبش مذهبی "انقلابی"، یک توهم است، توهم عوام است. هیچ الهیاتی و هیچ مذهبی در عصر سرمایه داری نمی‌تواند انقلابی و رهانبیخش باشد.

در رد این نظر، "الهیات رهانبیخش" در آمریکای لاتین شاهد آورده می‌شود و انبوه دینداران غیر روحانی، کشیشان و کلیساهای تهیدستان، شورش آنان علیه واتیکان و سلسله مراتب کلیسایی، شرکت آنان در مبارزه طبقاتی در جبهه فقرا و ستمدیدگان، همسوئی های تک و توکی از آنان با مارکسیست ها علیه "سرمایه داری وابسته"، مشارکت شان در سازماندهی دهقانان بی زمین، در برپائی کمیته های محلات در آونک نشین ها، پیوستن بعضی شان به جبهه ساندینیست و یا فاراباندومارتی و کشیشانی چون ژانو، دومینگو لِن، روتیلیو گراندِه و دیگران که در این راه کشته شده

اند مثال زده می‌شوند. اما این نمونه ها و مثال ها، فقط بر مبارز بودن آن ها دلالت می‌کند و نه بر "رهانبیخش" بودن شان!

وانگهی، آواز دهل شنیدن از دور خوش است! مگر همان آمریکای لاتینی ها وقتی از آن سوی دنیا به انقلاب ایران و به خاورمیانه امروز نگاه می‌کنند، غیر از این می‌گویند؟ مگر ما خودمان این "الهیات آزانبیخش" را با پوست و استخوان مان تجربه نکرده ایم؟ مگر در همان انقلاب ۵۷ و حتا پیش از آن، بخشی از روحانیت غیر درباری در مقابل روحانیت محافظه کار، علیه دستگاه ستمگر و ظاهراً در جبهه مردم نبوده است؟ مگر در سالهای ۵۶ - ۵۷ کم بودند روحانیون یا مؤمنین غیر روحانی، مساجد، تکایا ی محلات که به سازماندهی توده ای و با شعارهای ضد حکومت ستمگر دست زدند و در بر پائی کمیته های محلات شرکت کردند؟ انجمن های اسلامی را که ها درست کردند؟ شوراها ی اسلامی را که ها درست کردند؟ مگر کم بودند از همینان که در این راه کشته شدند؟

شعارهای مستضعف پناهی و ضد استکباری آنان و کینه ای که علیه ثروتمندان و اقلیت ممتاز دامن می‌زدند، چه فرقی با آنچه می‌داند که میشل لوی آن را «همگرانی یزدان شناسی آزانبیخش آمریکای لاتین با مارکسیسم» نامیده است؟ مگر احسان طبری هم اسلام امام خمینی را همگور با مارکسیسم معرفی نکرد؟! نتیجه این "همگورهی" چه شد؟ مگر همین "الهیات آزانبیخش" در فلسطین و لبنان و افغانستان و مصر و پاکستان تجربه نشده و نمی‌شود؟ آیا اخوان المسلمین مصر، حماس فلسطین و حزب الله لبنان مبارزه با ستمگر را با بیشترین جانفشانی سازماندهی نمی‌کنند؟ آیا از طریق کمیته های مذهبی، به مردم پول و آتوقه و دارو نمی‌رسانند؟ آیا کم کشته می‌دهند؟ آیا شیخ حسن نصر الله در لبنان و مقتدا صدر در عراق کم تر از عالیجناب اسکار رومرو جنگندگی اسلام سیاسی را نتیجه گرفت. نه جنگیدن با ستمگر و ضد انقلاب بلکه آنچه بجایش می‌نشانیست است که انقلابی یا ارتجاعی بودن مان را تعیین می‌کند. «درخت را از میوه اش می‌شناسند» و کافی است در آمریکای لاتین هم قدرت به دست همان "مسیحیت رهانبیخش" بیافتد تا ببینیم بر سر توده های انقلابی و آرزوها و آملات آنان - که تا رسیدن به قدرت با آن ها صادقانه و صمیمانه و فداکارانه "همگرانی" کرده بودند - چه می‌آید! کافی است حزب الله لبنان و اخوان المسلمین مصر و امثالشان هم به قدرت برسند تا فاجعه ای مثل حکومت اسلامی خمینی یا طالبان به شکلی دیگر تکرار شود.

نکته بسیار مهم و اساسی دیگر که مدافعان "الهیات رهانبیخش" به آن توجه نمی‌کنند، آن است که جنبش دینی با وجود همگرانی و همدلی نی که ممکن است با مطالبات رادیکال و ضد سرمایه داری و بعضاً دموکراتیک توده ها نشان دهد، و هر چند برخی از شخصیت ها یا گرایشات خیلی استثنائی آن ها حتا ممکن است با کمونیست ها و مارکسیست ها هم در جریان جنبش ائتلافاتی بکنند، اما این رادیکالیسم و همدلی ضد سرمایه داری تا وقتی است که دست بالا را پیدا نکرده اند. بمحض آن که چپ انقلابی در جنبش رو بیاید، رادیکال ترین آن ها هم در برابر رادیکالیسم جنبش و مطالبات حقیقتاً انقلابی یعنی حقیقتاً آزادی خواهانه، دموکراتیک، برابری طلبانه و ضد سرمایه داری آن می‌ایستند.

کارکرد اجتماعی دین در ظاهر چنین است که جنبش آزادی خواه و ستم ستیز و عدالت طلب توده ها سوار مذهب می‌شود، اما واقعیت این است که وقتی پرچم دین در پیشاپیش حرکت می‌کند، این دین است که از آزادی خواهی، ستم ستیزی و عدالت طلبی توده ها سواری می‌گیرد. دین هرگز به دنبال مردم نمی‌رود و حتا هنگامی که با مردم اعماق و مبارزات آن ها جوش می‌خورد و در هم می‌آمیزد رسالت اش این است که آن ها را به دنبال خود بکشد: آرزوهای مردم را، حق و ناحق را، آزادی را، عدالت را، برابری را، کارگر را، حقوق زن را، استثمار را، سوسیالیسم را، ضد سرمایه داری را، حق مالکیت را، امپریالیسم را و همه چیز را تعریف مذهبی می‌کند و با شریعت یا منافع ویژه دین تطبیق می‌دهد. کارکرد اجتماعی مذهب را نباید فقط در برانگیزاندگی اش علیه ظلم و بی عدالتی و همدلی و همراهی با فقرا و ستمدیدگان خلاصه کرد، این فقط جزئی از کارکرد اجتماعی مذهب است. تفسیر دینی ی مفاهیم مدرن و مسخ کردن حقوق و مطالبات انقلابی مردم هم کارکرد اجتماعی مذهب است. باید

کارکرد اجتماعی مذهب را در زمانی هم که لاجرم در پیشاپیش یا بر فراز این جنبش قرار می‌گیرد و نیز در موضع قدرت و بمثابه آلترناتیو وضع موجود و سرنوشتی که برای جنبش آزادی خواه و عدالت طلب توده ها رقم می‌زند به حساب آورد و از قلم نینداخت. بقول سنائی: « قیمت ذر نه از صدف باشد - تیر را قیمت از هدف باشد ».

آخوندها و " متفکران دینی "، انقلاب ۵۷ را شهادی بر غلط بودن عقیده مارکس که: « دین، افیون توده هاست » دانسته اند. اما منظور مارکس از افیون، فقط اسباب رخوت و تسلیم نبود. مارکس و انگلس بارها به نقش مذهب در تاریخ در به حرکت در آوردن توده ها اشاره کرده اند. افیون، هم درد لحظه را از یاد می‌برد و هم آدمی را در دنیایی وارونه و در وهمی غرقه می‌کند که گویی پاسخ همه بدبختی ها را یافته است. افیون، پناه کاذب است، حال می‌خواهد پناه به لحظه ای خلسه در این دنیا باشد، یا پناه به بهشت جاودان در آن دنیا؛ خواه زمانی که سبب خمودی می‌شود و خواه زمانی که " شور حسینی " بر پا می‌کند. دین، حتا زمانی که بمثابه محرک شورش توده ها علیه ستم و ستمگران عمل می‌کند - چه مسیحیت رهاییبخش عالیجناب اسکار رومرو باشد، چه اسلام رهاییبخش امام خمینی، یا بودائیسیم رهاییبخش دالائی لاما - افیون و افسون است. توده ها از زورگویی ها و بی عدالتی ها و ستم ها به تنگ می‌آیند و طغیان می‌کنند. آن ها حتا از باورهای دینی شان هم در شورش علیه ستم الهام می‌گیرند. مذهب می‌تواند بشوراند و منشا امید و مبارزه برای عدالت و علیه ستم باشد. ولی مسئله اینجا است که نمی‌تواند آلترناتیو رهاییبخش باشد چون اولاً خود مذهب طرحی حقیقی و برای رهایی از ستم ها و تبعیضات و تناقضات و بلایای جامعه سرمایه داری ندارد؛ ثانیاً بنیاد خودش بر تبعیضات است؛ ثالثاً شورش و مبارزه توده ای بر مدار مذهب، به ناچار باید سازماندهی و رهبری داشته باشد و این یعنی سلطه نهادها و گروه های مذهبی بر جنبش توده ای، که جوهر انقلابی آن را مسخ و راهش را به بیراهه توهمات دینی کج می‌کنند.

تفاوت شورش و انقلاب را از یاد نبریم! همه جریانات دینی ی شورشگر اینطور القا می‌کنند که گویا مذهب سیاسی، انقلابی است؛ اما این یک افسانه است. سیاست دینی نمی‌تواند انقلابی باشد. مذهب شورش می‌تواند علیه این یا آن ستم بسیج کند، با ستمکشان همدل و همراه شود و پشت این یا آن ستمگر را بر خاک بمالد ولی ضد ستم نمی‌تواند باشد و تبعیض و ستم را با تبعیضات و ستم های دیگر، و ستمگر را با ستمگری دیگر جایگزین می‌کند. مذهب اگر انقلابی شود، دیگر مذهب نیست و انقلاب اگر مذهبی شود، کفن اش را پوشیده است.

ملاحظه دوم ام در باره " پیروزی انقلاب " است. آنچه پیروز شد، نه انقلاب، بلکه ضد انقلاب بود. انقلاب توده ای ۵۷ زیر پرچم یک نیروی ارتجاعی قرار گرفت و به دلیل افتادن قدرت سیاسی به دست ضد انقلاب، شکست خورد. انقلاب ایران هیولای زائید و سر زار رفت.

و اما بعد از این ملاحظیات، انقلاب ۵۷ همانطور که گفتیم، نه فقط یک جنبش وسیعاً توده ای، بلکه یک همسوئی ملی ی تقریباً همه طبقات بجز طبقه حاکم، صاحب امتیازان عالیرتبه، امرای ارتش، جیره خواران دربار و بخشی از طبقه متوسط راضی و محافظه کار، در مخالفت با شاه و دستگاه حاکمیت او بود.

بعد از سفر « هوا- کوفنگ » به تهران در آخرین ماه های حکومت پهلوی، جوکی درست کردند که شاه و مهمان چینی اش از پنجره کاخ، تظاهرات مردم را نگاه می‌کنند. شاه از رئیس جمهور چین که از عظمت تظاهرات متعجب به نظر می‌رسد می‌پرسد: مگر شما در کشورتان ناراضی ندارید؟ می‌گوید: چرا! می‌پرسد چقدر؟ جواب می‌دهد: حدوداً چهل میلیون. شاه می‌گوید: خوب مال ما هم حدوداً همینقدر است! (جمعیت ایران حدوداً چهل میلیون و جمعیت چین بالای یک میلیارد نفر بود).

انقلاب ۵۷ اگر چه با کشیده شدن تقریباً همه طبقات به جنبش سیاسی و شکل گیری یک جنبش همگانی علیه شاه، خصلت فرا طبقاتی پیدا کرد، اما ۵۷ دهقانی نبود، انقلابی شهری بود ولی انقلاب کارگری هم نبود. نیروی محرکه انقلاب، تهیدستان و زحمتکشان، و عمدتاً نیمه پرولتاریای حاشیه شهرها بود. این نیروی حاشیه شهری، حلقه اتصال شهر و روستا بود و عملاً آن هر دو را به دنبال خود به جنبش کشید. روستاها در انقلاب نیروی نسبتاً منفعل بودند و گویی نمایندگی شان را به مهاجرین از دهات تفویض کرده بودند! کارگران اگر چه از همان ابتدا بمثابه افراد مستحیل تر توده های معترض در راهپیمایی ها و جنبش محلات شرکت داشتند، اما بمثابه کارگر و با رسم و نشان طبقاتی خودشان، تقریباً در آخر صف وارد جنبش شدند. با آن که دیر آمدند ولی شیر آمدند. حقیقتاً همان ها بودند که چه به لحاظ شعارها و مطالباتی که مطرح کردند، و چه به لحاظ شکل

مبارزه ای که داشتند، روحی انقلابی در جنبش دمیدند. کارگران اگر نیروی محرکه اصلی انقلاب نبودند، اما نیروی تعیین کننده و کلیدی در زمینگیر کردن رژیم شاه و برهم زدن قطعی توازن قوا به نفع جنبش مردم بودند. شکل اعتراضی جنبش عمومی تا ورود کارگران به میدان، راهپیمایی و تظاهرات بود. زمانی فرا رسید که تکرار و تداوم این راهپیمایی های چندین و چند ماهه، به چرخش فرساینده در دایره ای بسته تبدیل شده بود و با وجود حکومت نظامی، راهی برای شکستن این دایره و چشم اندازی برای پیشروی جنبش دیده نمی‌شد. جنبش هر چند از نفس نیافتاده بود، اما درجا می‌زد. کارگران چاپخانه های روزنامه های سراسری، رادیو و تلویزیون و برق در واکنش به سانسور توسط حکومت نظامی اعتصاب را آغاز کردند و گسترش اعتصابات به کارکنان دولت، کارگران بنادر و غیره، بن بست را شکاند، راه پیشروی جنبش را باز کرد و پیکر رژیم را فلج ساخت و نهایتاً اعتصاب کارگران صنعت نفت و بسته شدن شیرهای نفت، کمر رژیم را که اساساً به در آمد نفتی متکی بود شکست. با اعتصابات کارگری بود که موازنه شکننده میان تظاهرات خیابانی و حکومت نظامی بطور برگشت ناپذیری به هم خورد و در تداوم همین شیوه انقلابی و رادیکال مبارزه بود که با قیام مسلحانه ۲۲ بهمن - علی رغم پیام های خمینی که: « من هنوز فتوای جهاد نداده ام » - قلعه های دفاعی نظام پادشاهی دو هزار و پانصد ساله ویران شد.

روحانیت یکی به این دلیل که هیچ طبقه اجتماعی آدمگی گرفتن قدرت سیاسی را نداشت و دیگر به این دلیل که مذهب در میان همه طبقات به نسبت های مختلف زمینه داشت و می‌شد برای ممانعت از قطب بندی طبقاتی انقلاب و سازماندهی « زیر علم خمینی به آن متوسل شد، برای رسیدن به قدرت از همه طبقات سواری گرفت - هر چند لایه هائی تن ندادند. بخش عمده ای از بورژوازی و خرده بورژوازی بویژه بازاریان و کسبه سنتی حامی روحانیت، همچنان که بخشی از طبقه کارگر جوان که تازه از دهات آمده و با فرهنگ و آگاهی طبقه کارگر بیگانه بود، بخش مذهبی (مسلمان) دانشگاهیان و متفکران مذهبی (مسلمان) هر یک به شیوه ای و تا اندازه ای در به قدرت رساندن روحانیت سهیم بودند. دره ژرفی که طبقات پایین را به لحاظ فرهنگی از طبقات بالا جدا می‌کرد و نفرت از تجدد و مدرنیسمی که با فرنگی مآبی و خوشگترانی و لا ایالگری " از ما بهتران " نداعی می‌شد، عامل فرهنگی بسیار مهمی در جلب شدن آن ها به زیر نفوذ آخوندهای تاریک اندیش و دشمن تجدد بود.

با این حال، از لحاظ ابعاد اجتماعی و نیروی تاثیر گذاری، باید در درجه اول و بیش از همه بر همین توده حاشیه شهری نیمه روستائی و نیمه شهری (یا، نه دیگر روستائی و نه هرگز شهری) این توده میلیونی ملوک، ساقط و مستأصل، بی امروز و بی فردا، سرگردان در برزخ میان فنودالیت و سرمایه داری، توده بی سواد و عقب مانده، انگشت نهاد که بیشترین ملزومات فریفته شدن توسط آخوندها و استعداد تائیم سپاه فاشیسم مذهبی و گروه های ضریب حزب الله را داشت.

شکست انقلاب البته پیروزی هم به بار آورد. اصلی ترین پیروزی نصیب نظام سرمایه داری شد که تعرض به آن از نخستین روزهای جنبش تا بعد از قیام بهمن، خود را در بورش مردم به بانک ها، موسسات دولتی، دستگاه های امنیتی و نظامی، اشغال ساختمان های خالی، تشکیل شوراها و کمیته های مدیریته و کمیته های کنترل کارگری در کارخانه ها و امثال آن ها نشان داده بود. ماهیت طبقاتی رژیم جدید از زندگی بی تحمل و پارسایانه خمینی، از خاستگاه طبقاتی طلاب با از لن و نفرین فرستادن شان به طاغوت ها و مستکبرین در نمی‌آمد. دولت اسلامی می‌بایست بعنوان پایه ای ترین رسالت هر دولتی، تکلیف خود را با نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر کشور، یعنی سرمایه داری، روشن می‌کرد. از این جا بود که ماهیت طبقاتی رژیم جدید روشن می‌شد.

این تکلیف آسان، از خیلی پیش برای روحانیت روشن بود و روشن تر هم شد. آنچه سخت بود، روشن کردن تکلیف کوخ نشینان و مستضعفان انقلابی بود! به این منظور، قرار شد آنان برای خانه و خربزه ارزان انقلاب نکرده باشند، برای اسلام عزیز انقلاب کرده باشند! " بر دست کارگران بوسه " و بر گردنشان زنجیر زده شود. اگر سرمایه داری ملوکانه نتوانسته بود جمعیت حاشیه ای را در تولید و در بازار کار جذب کند، سرمایه داری الهی، بخشهایی از آنان را برای چرخاندن ماشین سرکوب و « بسیج » فاشیستی و بخشی را برای ماشین جنگ و در جبهه ها جذب کرد و انبوه بی حساب باقیمانده را در گودال های فقر و تباهی و اعتیاد و تن فروشی و تبهکاری واژگون کرد؛ و چه جای حیرت که گفته اند: « هر که از پی کلاغ رود، به خرابی افتد ».

روحانیت حاکم که بعنوان فاتح اصلی از انقلاب سر بر آورد، در اینجا هم نقش آخوندی " محلل " را بازی کرد و اگر چه نماینده مستقیم بورژوازی نبود، اما نظام بورژوازی را با کمک فاشیسم مذهبی، با جنگ و بگیر و ببند و شکنجه و اعدام و قتل عام و ترور و دروغ و تزویر، از گزند انقلاب نجات داد و طبقه پیروز از برکت شکست انقلاب، نهایتاً بورژوازی بود. آن هائی که از روضه روزی می‌خوردند، هم به خدا رسیدند و هم به خرمای. هم قدرت سیاسی را به دست آوردند و هم بر چاه های نفت و گاز، بر معادن و جنگل ها، بر کارخانه ها و بر بنیاد پهلوی چنگ انداختند. فاتحه خوان ها آمدند، فاتحه انقلاب را خواندند و حلولایش را خوردند.

نور، دور آخوند شد و خیلی ها هم عامه گذاشتند تا کلاه بردارند. طبقات کارگر و زحمتکش و تهیدست به مغاک فلاکت در غلظتند و چون " انقلاب اسلامی " انقلابی معنوی هم بود، از همه غنالم آن، هر چه " معرفت " بود نصیب این طبقات شد: « اندرون از طعام خالی دار، تا درو نور معرفت بینی » - شیخ سعدی نذویه در شماره آبی-ق

جنبش کارگری و مروری بر اعتراضات و اعتراضات کارگران در ایران!
روز شماره سه ماهه چهارم سال
(ماههای دی- بهمن - اسفند ۱۳۸۷ - ۲۰۰۹)

امیر جوهری لنگرودی
 فروردین ۱۳۸۸ - مارس ۲۰۰۹



مقدمه :

در شرایط پایانی سال ۲۰۰۸ (دی ماه ۸۷) با دستگیری چندی از فعالین کارگری و جنبش های اجتماعی در ایران روبرو شدیم . دستگیری ابراهیم مددی ، در آستانه هشت مارس (۱۷ اسفند) فراخواندن و پرونده سازی برای محمود صالحی و چند تن دیگر به بهانه بسیج زنان برای جشن روز جهانی زن ، بلاتکلیفی منصوراساتلو ، فرزاد کمانگر در زندان ها و صدور احکام سنگین برای تعدادی از دانشجویان و همچنین دستگیری ۱۱ تن از معلمان و سپس آزادی آنها ، دستگیری وسیع جشن چهره شنبه سوری و هفت سین پای دیوار اوین همه و همه نشانه پیشروی جنبش کارگری و اعتراضات عمومی فعالان جنبش های اجتماعی طی ماههای اخیر در ایران تا شب عید ۱۳۸۸ بوده است .

در اعتراض به این سلسله از دستگیری ها اطلاعیه و بیانیه های چندی در داخل و خارج از کشور صادر شده و می رود که اعتراضات فعالی را در پی داشته باشد .

اول ماه مه سال ۱۳۸۸ در برابر ما قرار دارد . مطالبات کارگران آنچه تا به امروز از زبان خود آن ها شنیده در عمده ترین سطح به شکل زیر است :

- آزادی کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی
- افزایش دستمزدها
- دریافت حقوق های معوقه کارگران
- امنیت شغلی کارگران

- برابری حقوق زنان کارگران
- پایان بخشیدن به سطح بردگی کودکان کار و کودکان خیابانی
- لغو قراردادهای موقت و تعطیلی بنگاههای در خدمت این نهاد در سطح واحد های تولیدی و کارگاهی و کارخانجات صنعتی سراسر کشور
- مبارزه برای ایجاد تشکلات مستقل کارگری
- تعطیلی روز اول ماه مه با اتخاذ حقوق کارگران در این روز

آنچه در زیر از نظر شما می گذرد، بازتاب فعل و انفعالات جنبش کارگری و خاصه اخبار کارگری و گزارشات مبارزات بخش های فعال مزد و حقوق بگیران ، کارمندان ، پرستاران و معلمان ایران در کنار مبارزات دانشجویان دانشگاههای سراسر ایران است که طی سه ماهه چهارم سال ۱۳۸۷، در مجموعه پیش از ۶۴۷ خبر و تفسیر کارگری فراهم آمده ، به نظر تان می رسد .

در این مجموعه ما با اخبار کودکان خیابانی کار و گزارشات چندی از وضعیت آنان و همین طور اوضاع زنان و پشتیبانی دانشجویان از مبارزات کارگران ایران در عرصه های مختلفی از اعتصابات ، اعتراضات ، تجمعات کارگران در درون کارخانه ها ، در برابر دفاتر کارفرماها ، راه پیمایی ها ، راه بندان ها و اجتماع در برابر مجلس ، دادگستری ، استانداری ها ، فرمانداری ها و غیره روبرو می شویم که طی سه ماهه چهارم سال ۱۳۸۷، از خبرگزاری های ایران (ایلنا - ایسنا - مهر - روزنامه سرمایه و...) و تشکل ها ، نهادها و سایت های مستقل مانند : (فعالان حقوق بشر در ایران ، کمیته کارگری پویا، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، انجمن صدای کاوه ، اتحادیه آزاد کارگران ایران ،

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه ، جمعی از فعالان کارگری ایران خودرو، کانون مدافعان حقوق کارگر، کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری ، خبرنامه امیرکبیر ، خبرنامه مازندران ، سایت میدان زنان، انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه ، انجمن دفاع از کارگران و بیکاران ، انجمن کارگری صدای کاوه ها ، کانون صنفی معلمان تهران - تهران ، سایت سلام دمکرات و غیره در داخل و همینطور امکانات خبر رسانی خارج از کشور فراهم آمده و به نظر تان می رسد . اخبار کارگران البرز ، تشکل سندیکای کارگران هفت تپه ، دشواری زندگی کارگران در عسلویه ، فشار به کودکان کار در سطح خیابانها ، کار خانگی زنان ، مسئله خصوصی سازی ها ، تعطیلی واحد ها و اخراج های بیرویه کارگران در سطوح واحد های تولیدی کارخانه ای و کارگاهها ، وضعیت اسفبار کارگران قراردادی ، گرانی و باز هم گرانی اجناس و مایحتاج ضروری زندگی شهروندان ایرانی با اتمام آنها در سطح خبر های عیدیه بازتاب یافته و آنرا در کنار دشواری زندگی زحمتکشان شهری و روستایی ، خشکسالی زمین و نابودی محصولات کشاورزی و تورم افسار گسیخته طی همین سه ماهه سوم سال و نبودن تامین اجتماعی لازم برای کارگران ، مزد و حقوق بگیران و باز نشنگان کشور، گسترش اخبار دستگیری ها و بازداشتها ، همه و همه مضمون روز شماره سه ماهه چهارم سال ۱۳۸۷ را همچون سه ماهه اول و دوم و سوم پوشش می دهد. مسئله تعیین میزان دستمزد کارگران در سال ۸۸ در ماه اسفند شورای عالی کار، عصر چهارشنبه ۲۱ اسفند ۸۷، حداقل دستمزد سال ۱۳۸۸ کارگران ایران را به مبلغ ۲۷۴ هزار و ۵۰۰ تومان تعیین کرد! هنوز مرکب این اعلان رقم خشک نشده بود که با شکایت بانک مرکزی در تعیین نرخ تورم ، نسبت به نرخ تعیین شده اعتراض کرد. مجددا در درون اطاقهای در بسته حضرات به جان این رقم افتادند و آنرا زیر دست و پا له کردند و پنج در صد آنرا زدند و رقم جدید را خبرگزاری ایلنا به این شکل اعلام داشتند : " حداقل دستمزد کارگران برای سال ۱۳۸۸، ۵ درصد از رقم پیشین کمتر اعلام شد" در متن خبر آمده است :

" شورای عالی کار با حضور جهرمی، وزیر کار و امور اجتماعی و نمایندگان گروه کارگری و کارفرمایی دولت حداقل دستمزد کارگران را نسبت به مصوبه قبلی خود کاهش داد. به گزارش ایلنا، شورای عالی کار در این نشست افزایش ۲۰ درصد حداقل دستمزد را به جای افزایش ۲۵ درصدی در سال آینده تصویب کرد و با توجه به نامه رسمی بانک مرکزی تصمیم گرفت تا در مهر ماه سال ۱۳۸۸ با توجه به نرخ تورم در نشست مجدد برای شش ماهه دوم سال ۸۸ اتخاذ تصمیم کند.

به گزارش روابط عمومی وزارت کار و امور اجتماعی حداقل دستمزد کارگران برای سال آینده **دومیلیون و ۶۳۵ هزار و ۲۰۰ ریال** تعیین شد که بر این اساس حداقل دستمزد روزانه کارگران ۸۷ هزار و ۸۴۰ ریال خواهد بود...."

نکته پایانی اینکه ؛ تلاش ما این خواهد بود که در آینده جدول آماری استنتاج های خود پیرامون روز شماره سه ماهه اول و دوم و سوم سال ۱۳۸۷ را فراهم آوریم . از فرصت استفاده می کنم . از همه تشکل های کارگری داخل که به ما مستقیما خبر می رسانند ، تشکر خود را اعلام می داریم . باشد که جمع آوری مجموعه این اخبار و آرشو آن ، بتواند در بهره وری جمعی از این اقدام موثر افتد !

بقیه مطالب را میتوانید در سایت راه کارگر در آدرس ذیل مطالعه نمایند.

<http://www.rahekgar.com>

.....

" کمونیسم عبارتست از علم شرایط رهایی پرولتاریا "
اصول کمونیسم / فردریش انگلس

النور مارکس: سخنرانی پیرامون روز مه

هاید پارک، ۴ می ۱۸۹۰

النور مارکس

برگردان: فریدون ناظری

ما به اینجا نیامده‌ایم تا کار احزاب سیاسی را انجام دهیم، بلکه آمده‌ایم تا از امر کارگر، به شیوه‌ی خودش دفاع کنیم و خواهان تحقق حقوقش گردیم. من زمانی را بیاد می‌آورم که به همین هاید پارک آمدم و خواهان تصویب لایحه‌ی ۸ ساعت کار شدیم. در آن زمان ما چند ده نفر بودیم. آن تعداد به صدها و بعدا به هزارها رسید. امروز به این تظاهرات با شکوه و جمعیتان نگاه کنید که پارک را پر کرده است. ما رخ به رخ تظاهرات دیگری می‌ایستیم، اما من خوشحالم که میبینم توده‌های عظیمی از مردم در طرف ما هستند. آن کسانی از ما، که با همه‌ی نگرانیهای ناشی از اعتصاب باراندازان(۱)، و بویژه اعتصاب کارگران گاز، شریک شدیم و مردان، زنان و کودکانی را پیرامون خود دیدیم که از اعتصاب به تنگ آمده بودند، مصمم هستیم تا هشت کار بدست آمده را به صورت قانون درآورده و تضمینش کنیم. (۲) یا ما این کار را میکنیم و یا (کارفرمایان) در اولین فرصت آنها پس میگیرند. در چنین روزی با شکوهی ما میتوانیم این امر را به آسانی متحقق کنیم؛ اگر این کار عملی نشود باید تنها خود را ملامت کنیم. این بعدازظهر در این پارک مایکل داویت(۳) در میان ماست که روزگاری توسط گلاستون(۴) به زندان افکنده شد. اما در حال حاضر گلاستون با مایکل میانمی‌عالی دارد. به نظر شما چه چیزی باعث این تغییر شده است؟ چرا حزب لیبرال ناگهان طرفدار دادن قدرت به ایالات شده است؟ خیلی ساده به این دلیل که ایرلندیها ۸۰ نماینده به مجلس عوام فرستادند تا از محافظه‌کاران دفاع کنند. به همین شکل ما باید دم آن نمایندگان لیبرال و رادیکالی بگیریم و بیرون بیاندازیم، اگر با برنامه‌ی ما مخالفت کنند. این بعدازظهر من فقط به عنوان یک فعال اتحادیه صحبت نمیکنم، بلکه به عنوان یک سوسیالیست هم صحبت میکنم. ما سوسیالیستها بر این باوریم که ۸ ساعت کار روزانه یک قدم اولیه و بسیار فوری است که باید برداشته شود و هدف ما رسیدن به زمانی است که دیگر یک طبقه وجود نداشته باشد تا دو طبقه‌ی دیگر را تغذیه کند، اما بیکاری نه در بالای جامعه وجود خواهد داشت و نه در پایین جامعه. تحقق ۸ ساعت کار هدف نهانی ما نیست، بلکه آغاز مبارزه است. کافی نیست که ما صرفاً تظاهرات راه بیاندازیم برای ۸ ساعت کار روزانه. ما نباید مثل مسیحیانی باشیم که ۶ روز مرتب گناه میشوند و روز هفتم به کلیسا میروند، بلکه ما باید بطور روزانه راجع به امرمان صحبت کنیم و مردان و بویژه زنانی را که می‌بینیم تشویق کنیم تا به صفوف ما بپیوندند و کمکمان کنند.

بر خیزید مثل شیران پس از خفتگی

با جمعی بسیار، شکست ناپذیر

رنجیرانی را که هنگام خواب بر شما افکنده‌اند به تکان آرید و

آنها را همچون شبنمی که به زمین میریزد، بیفشانید.

شما بسیاری، آنها اندکند.

توضیحات مترجم:

۱. اتحادیه‌ی "انجمن عمومی کارگران و عملیات جای (خوراک)" در ۱۸۸۹ خواهان این شد که باراندازان بطور مستمر و در یک زمان بیش از ۴ ساعت کار نکنند و حداقل مزد ۶ پنس در ساعت باشد. جواب منفی صاحبکاران سبب شد تا باراندازان اعتصاب کنند. آنها مطمئن بودند که گرسنگی باراندازان را ناچار خواهد کرد تا به سر کارهایشان برگردند. بن تیلت Ben Tillet، رهبر اتحادیه که از فعالان جنبش سوسیالیستی بود، دوستان خود و از جمله النور را تشویق کرد تا به یاری ۱۰ هزار بارانداز اعتصابی بشتابند. آنها بکمک تشکلهای خیریه و کارگری در بریتانیا و استرالیا دهها هزار پوند برای باراندازان اعتصابی جمعآوری کردند. این پشتیبانی عظیم سبب شد تا کارفرمایان به زانو درآیند و باراندازان پس ۵ هفته اعتصاب پیروزمندانه به سرکارهای خود بازگشتند. این مبارزه نقطه عطفی در جنبش اتحادیه‌ی به حساب می‌آید.
- منبع: Google: London Dockers' Strike.
۲. کارگران گاز طی اعتصاب کوتاه مدت ۱۸۸۹ خود ۸ ساعت کار در روز را بدست آوردند. النور در هر دو اعتصاب و بویژه اعتصاب باراندازان و به پیروزی رساندن آنها نقشی کلیدی داشت.
۳. مایکل داویت (۱۹۰۶-۱۸۴۶) یک ناسیونالیست ایرلندی اصل بود که در ۱۴ می ۱۸۷۰ به خاطر فعالیت مبارزاتی به زندان افتاد. او از ۹ سالگی شروع به کار کرد و در سن ۱۱ سالگی یک دست خود را حین کار روی ماشینهای ریسندگی از دست داد. او تحت تاثیر ارنست چارلز جونز، رهبر رادیکال چارتیستها، به سیاست روی آورد.
۴. گلاستون (۱۸۹۸-۱۸۰۹) از رهبران حزب لیبرال بود و چند دوره نخست وزیری بریتانیا را به عهده داشت. آوریل ۲۰۰۸

امنیت سرمایه و قربانیان آن از جنوا تا لندن

جرج مونبوت: ویدیوی جی ۲۰ پلیس انگلیس را تغییر نخواهد داد.

ویدیوی حمله مرگبار پلیس به بیان تاملینسون

<http://www.guardian.co.uk/uk/video/2009/apr/07/g20-police-assault-video>

روشنگری. بیان تاملینسون ۴۷ ساله، قربانی اجلاس سران ۲۰ اقتصاد بزرگ جهان، فعال سیاسی نبود، اما مرگ او را میتوان یک قتل سیاسی خواند. البته برخلاف دیکتاتوری‌ها، اینجا از توطئه حساب شده توسط پلیس مخفی برای قتل یک مخالف سیاسی حرف نمی‌زنیم، اما تاملینسون آشکارا قربانی دستگاه امنیتی خطرناکی است که به نام جنگ با ترور برپا شد، در حالی که میدان عمل آن فقط به مبارزه با تروریسم محدود نمی‌شود و سرکوب هر نوع مخالفت جدی و موثر با آزادی عمل بی قید و شرط سرمایه هدف اصلی آن را تشکیل میدهد. افشای واقعیات مربوط به مرگ تاملینسون نشان میدهد دستگاه امنیت سرمایه برای دفاع از منافع آن تا کجا می‌تواند پیش برود و تا کجا میتواند دمکراسی را لگ مال کند. خود روند حوادث پس از مرگ تاملینسون بسیار افشاگر است. به فرازهایی از آن توجه کنید:

بیان تاملینسون یک روزنامه فروش بود که اول آوریل، روز برگزاری اجلاس سران G20، از سرکار به خانه باز میگشت. درست در منطقه ای که مرکز مالی لندن است، در چارچوب عملیات پیشگیرانه، برای محافظت از اجلاس مورد حمله پلیس قرار میگردد، به زمین می‌افتد و اندکی بعد در بیمارستان در می‌گذرد.

نخستین گزارش پلیس ادعا میکند پلیس با تاملینسون برخوردی نداشته و او در اثر سکنه که به بیماری قلبی او مربوط است، در گذشته است. اما کمی بعد یک آمریکایی که برای کار در لندن به سر می‌برد، فیلم ویدیویی را که از صحنه برداشته بود به روزنامه گاردین ارسال میکند. همانطور که در ویدیو دیده میشود برخلاف گزارش اولیه پلیس، یکی از ماموران از پشت دویده و خود را به تاملینسون میرساند و با باتون به او حمله میکند که باعث میشود تاملینسون به زمین بیافتد دست‌های تاملینسون در جیبش است و هیچ نشانه‌ای از تعرض یا تحریک پلیس توسط او در فیلم دیده نمی‌شود.

حالا دیگر کاملاً آشکار بود که گزارش پلیس یک لاپوشانی بود و نه برای مطلع کردن مردم از واقعه بلکه مخفی کردن واقعیت از مردم تهیه شده بود.

چنانکه تعدادی از تحلیلگران انگلیسی گفته اند اساساً خود این مساله که آمریکایی مزبور فیلم را نه به پلیس بلکه به نشریه گاردین فرستاده نشان دهنده این است که او میدانست پلیس پاسخگوی جرمی که صورت داده نخواهد بود. چنانکه در مورد قتل یک جوان کارگر برزیلی به نام ژان چارلز مندر توسط پلیس نیز هرگز رسیدگی واقعی صورت نگرفت و کسی مسوول شناخته نشد.

گویا همین دروغ رسوا در مورد عدم برخورد پلیس با قربانی، کافی نبود، به زودی خبر پخش میشود پزشکی که گزارش مرگ را تهیه کرده، به علت تهیه گزارشات نافیق قلبی در خدمت پلیس مورد انتقاد پزشکان قرار گرفته است. از جمله یک گزارش او در مورد یک قتل سریالی به قتل‌های بعدی انجامیده است.

برافروختگی افکار عمومی در اثر انتشار ویدیو و مرگ تاملینسون، پدر ۹ فرزند، که حتی در تظاهرات شرکت نداشت، و انتشار اخبار بعدی سرانجام پلیس را وادار میکند اعلام کند مرگ تاملینسون توسط کمیسیون مستقل شکایات پلیس، مورد بررسی قرار میگردد. تقاضای خانواده تاملینسون برای بررسی مجدد پزشکی قانونی نیز پذیرفته شده و این بار پزشک دیگری مسوول بررسی و تهیه گزارش شد و معلوم شد مرگ در اثر خونریزی داخلی در محوطه شکم بود و نه سکنه قلبی.

پلیس زیر نگاه منتقد مردم قرار میگردد و رسوایی چنان ابعدی میگردد که مامور مهاجم را مورد بازجویی قرار میدهند. اکنون نیز وعده میدهند تا کتیک‌های پلیس مورد واریسی قرار گیرد. اما وعده دستگاہی که این پلیس را بوجود آورده تا چه حد قابل اعتماد است؟ توجه دارید که این وقایع در چارچوب استبدادی مشابه جمهوری اسلامی صورت نگرفته است، بلکه مکان وقوع این حوادث یکی از قدیمی‌ترین دمکراسی‌های جهان است که با تلاش بسیار به دست آمده و مردم آن دلمشغول حفظ این دموکراسی اند. چگونه علیرغم وجود دموکراسی و دلمشغولی مردم برای

حفظ آن، یک دستگاه پلیسی بوجود آمده که به اقداماتی مشابه سیاست های دستگاه های امنیتی دولت های استبدادی دست میزند؟ و آیا تنها دلبستگی مردم به دموکراسی شان، برای مقابله با این سیاست ها کافی است؟

اگر پلیس سرتان را به کاپوت ماشین بکوبد، به جرم تخریب کاپوت ماشین دستگیر میشوید

دستگاه پلیس و نیروهای راست و مدافع وضع موجود در انگلستان برای مقابله با رسوایی، در حالیکه اقدام پلیس را، تاسف بار، میخوانند، تلاشی می کنند راهی برای توجیه خشونت پلیس پیدا کنند: اینکه عملیات حفاظت از G20 بسیار عظیم و استثنایی بود و فشار عصبی شدید بر پلیس و دستپاچگی در این شرایط تعجب آور نیست، اینکه تروریست ها در این لحظات منتظر فرصت اند و دفع خطر آنها، اقدامات فوق العاده را می طلبد، اینکه بخشی از تظاهرکنندگان خشونت طلب اند و آنها هستند که عملیات فوق العاده و غیرعادی و در نتیجه، اشتباهات سهوی، را موجب میشوند و... به این ترتیب میخوانند به مردم القاء کنند با توجه به خدمتی، که پلیس برای حفاظت، از آنها در مقابل تروریست ها، آناشویست ها، و اشرا، انجام میدهد، چیزی هم به پلیس بدهکار هستند.

اما همه این توجیه ها، شکل دیگری از لاپوشانی، است مشابه همان لاپوشانی در گزارش اولیه پلیس و حتی بدتر از آن، زیرا به قصد مخفی نگه داشتن حقیقت هشداردهنده ای صورت میگیرد.

اولاً، اینگونه مبارزه با تروریسم، یعنی تهمی کردن دموکراسی از درون، در خدمت تامین اهداف تروریست هاست نه مبارزه با آن ها. تروریست وقتی راضی میشوند که ساعت زمان را تا به جایی عقب کشیده شود که جهان رنگ دموکراسی را نمی شناخت، آنهم به دست خود عوامل دولت های دموکراتیک و با تحمیل رنج و ستم به افشار تحت فشار و معترض و در نتیجه تولید داوطلب برای تروریسم. در این رابطه به اندازه کافی بحث شده که مبارزه با تروریسم مستلزم از بین بردن ریشه های تروریسم و گسترش دموکراسی است نه بی هویت کردن دموکراسی و ایجاد صف داوطلبان بویژه از میان، غیرخودی ها، برای تروریست ها.

دوماً، میدان عمل سیاست امنیتی پلیس انقدر گسترده است که تنها بی خبران و نادانان میتوانند باور کنند هدف آن فقط و فقط مبارزه با تروریسم است. پلیس مداوماً اخبار هولناک از توطئه های تروریستی می پراکند، اما در عمل عمدتاً فعالان دموکراتیک و معترضین مسالمت جو را هدف قرار میدهد. رسانه ها بزرگ نیز یک طرفه و بدون چون و چرا اخبار پلیس را منتشر میکنند و آن را به عنوان تنها منبع موثق به مردم معرفی می کنند. جرج مونبیوت تحلیل گر و فعال اجتماعی انگلیسی می نویسد وقتی در آستانه G20 پلیس داستان های وحشتناکی در روزنامه ها منتشر کرد که شواهد کافی در مورد توطئه های حاضر و آماده تروریست ها به دست آورده و برای مقابله با آنها در جریان اجلاس آمادگی کامل دارد، گروه مدافع محیط زیست Climate Camp که معمولاً تجمعات و اقدام های آن هدف تهاجم سازمان یافته پلیس است، از رسانه ها درخواست کرد حداقل گزارش پلیس به رسانه ها را ببیند تا بتواند از زاویه دید خود آنرا تکمیل کند که گزارشات یک جانبه نباشد، اما مسوولان رسانه ها نه تنها درخواست آنها را قبول نکردند بلکه حتی حاضر به ملاقات با آنها نشدند. شرایط فوق العاده، برای برگزاری اجلاس سران G20 دایماً تکرار میشود، بویژه وقتی که مسوولان نظام بازار جهانی اجلاس برگزار میکنند. حالا سال هاست که نشست های مجامعی مثل فوروم اقتصاد جهانی، سازمان تجارت جهانی، سران G7 و G8 و صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و اجلاس های مشابه آنها در دژی محاصره شده توسط نیروهای امنیتی از زمین و هوا و دریا، بسیاری از مواقع در جزیره ای دور یا در منطقه ای که دسترسی مردم به آن بسیار دشوار است، برگزار میشود و قوانین و مقررات به نحوی تعبیه شده که عملاً اصل عمومی دموکراسی مبنی بر حق تظاهرات و تجمع و اعتراض را با موانع بسیار روبرو کرده است. حالا سران شرکت کننده در این اجلاس ها را از گزند، مردم طوری محافظت میکنند که حاکمان مستبد ما را از مردم. با این تفاوت که در دموکراسی ها، درست هنگام برگزاری اجلاس هایی که با دفاع از سرمایه ارتباط دارد، شکاف عظیم بین پالایی، های حکومت کننده و مردم حکومت شونده خود را به عیان به نمایش می گذرد، در استبدادها این شکاف دایماً و بدون وقفه در مقابل چشم مردم دهان گشوده و مردم را از حکومت بیزار میکند و مرز، ما، و آنها، را پر رنگ به نمایش میگذرد. اگرایش به استفاده از خشونت بیشتر برای پاسداری از این شکاف در دموکراسی ها که حالا به یک امر دایمی تبدیل شده، نشانه ی تلاش برای حفظ وضع موجود است که پلیس آن را، نظم عمومی، میخواند و اعمال خشونت علیه مخالفان وضع موجود فقط تجاوز قدرتمندان به دموکراسی را

عیان میکند. خشونتی که در بطن چنین شرایطی صورت گیرد، سهو، یا عمد، قابل توجیه نیست.

سوماً، اشتباهات سهوی، تجاوز به حقوق مردم و قتل هایی که توسط پلیس صورت گرفته است، نتیجه ناگزیر برنامه ریزی امنیتی است که در دهه های به اصطلاح، نولیبرالی، یک تحول کیفی را از سرگنارنیده است. این تحول که همراه با تهاجم سرمایه آمد، جهانی بود ولی در انگلستان که به تدریج به پایتخت مالی جهان تبدیل شد و در این اواخر بورس بازان آمریکا را عقب گذاشت، ابعاد خطرناکی به خود گرفته است. رابرت راینر تحلیل گر انگلیسی در رابطه با گسترش اختیارات پلیس و تضعیف کنترل و نظارت بر اقدامات پلیس، در گاردین ۸ آوریل اطلاعات جالبی به دست داده است. در ۱۹۸۴ در اوج اعتصاب کارگران معدن و زیر باران انتقادات معترضین، با گذرانیدن مصوباتی اختیارات پلیس را گسترش دادند. دوره تونی بلر شاهد پیشروی بازهم بیشتر نیروهای امنیتی علیه جامعه مدنی بود. در ۱۹۹۴ حتی همان مواد محدودی که در ۱۹۸۴ برای نظارت بر کار پلیس تعبیه شده بود حذف شد و تحت عنوان تامین نظم عمومی، یا قانون ضد تروریستی، انبوهی از قوانین تصویب شد که حکومت را در عمل به، دولت پاسبان، تبدیل کرد و تک تک شهروندان را زیر نظارت گرفت.

تنها در سال گذشته ۲۰۰ مصوبه به قانون تروریستی ۲۰۰۶ اضافه شد که همه در جهت گسترش اختیارات نیروهای امنیتی بود. طبق این قوانین پلیس میتواند به محض ظنن شدن به دستگیری افراد حتی به صورت فله ای، اقدام کند، قبل از اینکه اتهام تنظیم و تفهیم شود پلیس میتواند یک ماه دستگیرشدگان را در زندان نگه دارد، به منازل مظنونین هجوم برده و اوراق و کامپیوترهای شخصی آن ها را ضبط کند. بدتر اینکه در حالیکه انگلستان به یکی از امنیتی ترین دموکراسی های پیشرفته تبدیل شده و تعداد سرانه دوربین هایی که روی شهروندان زوم شده بیش از هر کشور جهان است، حقوق شهروندان برای کنترل پلیس در موارد متعددی غیر قانونی شده است. مثلاً یک ماه قبل از برگزاری اجلاس سران ۲۰ کشور، طبق همین قوانین پلیس اجازه یافت که به دستگیری و زندانی کردن کسانی اقدام کند از مامورین پلیس عکس می گیرند و یا فیلمبرداری میکنند. بر همین اساس است که در یکی از مجموعه ویدیو هایی که روزنامه گاردین بعد از قتل تاملینسون جمع آوری کرده می بینیم پلیس به روزنامه نگاران دستور میدهد ظرف نیم ساعت محل را ترک کنند وگرنه دستگیر شده و به زندان انتقال خواهند یافت. تعیین هویت پلیس ها نیز با تدابیری غیرممکن شده است.

علاوه بر همه اینها اکنون بدون اینکه حتی بحثی در حضور افکار عمومی صورت گیرد به شرکت های ارائه دهنده سرویس اینترنتی دستور داده اند همه ای - میل ها و دیدار از وبسایت ها را تا یک سال حفظ کنند. مکالمات و پیام های تلفنی نیز به همین ترتیب برای بازبینی نیروهای امنیتی حفظ میشود.

تاکتیک های پلیس نیز روز بیشتر به خشونت میگراید. به نوشته جرج مونبیوت خشونت پلیس، پنهان کردن پلاک هویت و به باد باتون گرفتن تظاهرکنندگان مسالمت جو در در انگلستان حالا همانقدر به زندگی روتین انگلیسی ها تبدیل شده که آسمان خاکستری و اتوبوس قرمز. مونبیوت یک مورد از دوست خودش مثال میزند که در تظاهراتی مسالمت جویانه پلیس سر او را مرتباً به کاپوت ماشین می کوبید، بعد هم او را به اتهام تخریب اموال پلیس تحت تعقیب قرار دادند. انبوه تظاهر کنندگان را که اجازه قانونی دارند، ساعت ها گاه در تمام طول اجلاس مثل گله های گوسفند در مناطق محاصره شده نگه میدارند، در حقیقت تاملینسون هنگام عبور از یکی از اینگونه محدوده های محاصره شده بود که جان خود را از دست داد. مرگ او اگر هیچ چیز را نشان ندهد، شاهی بر این واقعیت است که پلیس عملاً خیابان را به محبس تظاهر کنندگان قانونی تبدیل میکند. محبسی که، عبور از خط، در آن مرگ زاست. حالا شواهد مستند و فیلمبرداری شده در دست است که نشان میدهد تحریک تظاهرکنندگان به منظور امکان پذیر کردن، مراقبت تهاجمی، یک تاکتیک حساب شده پلیس است. در این موارد پلیس بی دلیل به با تون به تظاهرکنندگان حمله میکنند. در این رابطه سوء استفاده از گروه های کوچک خشونت طلب امری رایج است. اخبار بعدی هم که از منابع پلیس در اختیار رسانه ها گذاشته میشود، عمدتاً روی همین حاشیه ها که در بسیاری از موارد خود به تحریک آنها پرداخته اند متمرکز است. در مواردی خود تظاهرکنندگان مسالمت جو را به باتون می بندند اما کنار دسته کوچکی مثلاً از کله تراشیده ها عکس می گیرند و آن را به رسانه ها می فرستند. به این ترتیب حق دموکراتیک توده معترض از فضای عمومی بطور همه جانبه و از همه زوايا نقض میشود، هم قبل هم حین و هم بعد از عملیات.

بنابراین اگر هم عملیات سنگین پلیس باعث شود این یا آن پلیس زیر فشار عصبی و تحریک آبی دست به عملی غیرقانونی بزند، این تحریک در متن یک خشونت سازمان یافته و سیستماتیک صورت میگیرد که معترضان را نشانه رفته است

در چنین شرایطی اگر اعمال خشونت پلیس و حوادث، مرکزای ناشی از آن عجیب شمرده شود، عجیب است. در حقیقت هم مواردی مثل قتل مندر یا تاملینسون فقط اوج کوهی از خشونت علیه معترضین و منتقدین را نشان میدهد که چون مرگ آفرین نبوده اند، به سطح اخبار نرسیدند. دستگیری های گسترده در هفته های قبل از برگزاری اجلاس G20 که در یک مورد ۱۱۴ نفر یک جا بود، از این جمله اند. بعد از انتشار ویدیوی تاملینسون حالا تعدادی دیگری از تظاهر کنندگان جرات کرده و به رسانه ها مراجعه کرده اند تا خشونت را که بر آنها رفته و جای باتون ها را نشان دهند.

در مجموع همه شواهد نظر خانم جولی هایلند تحلیلگر و فعال سوسیالیست انگلیسی را تایید میکند که میگوید هدف این خشونت اکتیویسم سیاسی است که عملاً در قرن ۲۱ جذبی تلقی میشود.

نگهبان زندان پان اپتیکون Panopticon

حالا دیگر مدت هاست که با این واقعیت مواجه هستیم که تحلیلگران منتقد انگلیسی که چندان هم رادیکال نیستند حکومت خود را نسخه مدرن دولت پلیسی جرج اورول میخوانند. پسا مدرن ها نیز خوشنودند که تعبیر میشل فوکو از جامعه مدرن سرمایه داری که آنرا به زندان پان اپتیکون تشبیه میکند، در انگلستان مصداق یافته است. پان اپتیکون طرحی برای زندان بود که فیلسوف انگلیسی جرمی بنتهام در قرن ۱۸ میخواست برای دولت اعلیحضرت بسازد و محورهای آن الهام بخش بسیاری از زندان های معروف و مخوف جهان شد. این زندانی بود محور با سلول های عمدتاً شیشه ای و مجزا از هم توسط دیوارهای ضخیم. نگهبانی که بر فراز برج بلندی در وسط این زندان قرار داشت میتوانست زندانیان را که همه انفرادی حبس شده و قادر به دیدن سلول مجاور خود هم نبودند، تحت مراقبت بگیرد بدون کسی بتواند او را تحت مراقبت قرار بدهد.

این دولت نگهبان به خوبی چهره واقعی دولت شب پا، یا دولت حداقلی، نولیبرال را بر میدارد که قرار بود فقط تا اندازه، ای قدرت بالای سر جامعه باشد که شرایط را برای توافق و قرارداد، آزاد، در بازار فراهم کند. میگفتند فقط، پلیس، سیستم قضایی، زندان و ارتش کافی است. دولت مدرن سرمایه داران نشان میدهد برای اینکه دست سرمایه دار در بستن هرنوع قرارداد باز و باز تر کند قبل از هر چیز باید دامنه دموکراسی را محدود و محدودتر کند و برای محدود کردن و سرکوب دموکراسی البته پلیس، سیستم قضایی، زندان و ارتش ابزار موثری است. البته نولیبرال ها هرگز میانه خوبی با دموکراسی نداشته اند، ولی مثل لیبرال های سنتی مدعی دفاع از آزادی های مدنی بودند. آخرین مدل دولت سرمایه داران که نمونه آن در انگلستان سازماندهی شده است نشان میدهد زیر پای این ادعا چقدر سست است. حالا دیگر علناً میتوان دید دولت، حداقلی، سرمایه داران فقط بطور غیر مستقیم و از طریق حذف تأمین اجتماعی از مردم قربانی نمی گیرد، بلکه مستقیماً هم به دموکراسی و دمکرات ها حمله میکند حتی بطور فیزیکی و گاه با گرفتن جان مردم.

از تکان خوردن تا خانه تکانی

افکار عمومی انگلیس که زیر بار تبلیغات دولت تحت عنوان "مبارزه با تروریسم" (که ضمناً نمونه های جنایتکارانه آن در خود انگلستان هم روی داده) به خواب رفته بود با با جنایتی که بر تاملینسون رفت، تکانی خورد. یک نظر سنجی نشان داد ۵۷ درصد مردم پلیس را مقصر شمرده و خواهان کنترل رفتار آن هستند. رسانه های لیبرال انگلستان در هفته های اخیر پروبند از غناوییی از قبیل چه کسی باید مراقبت کنندگان را مراقبت کند؟، برای هر پلیس دوربین بگذارید آنهم از تمام زوایا... حتی رسانه های جنجالی و راست نیز شروع کردند به انتقاد از پلیس و انتشار عکس اندام مجروح تظاهر کنندگان مسالمت جویی که زیر باتون پلیس قرار گرفته اند. اما از تکان خوردن تا خانه تکانی فاصله هست. مساله، زیاده روی پلیس در استفاده و حتی سوء استفاده از اختیارات خود نیست. مساله اصلی، ماهیت اقدامات پلیس و علی است که پشت سازمان دادن یک جامعه امنیتی قرار دارد. همانطور که در بالا دیدیم گرایش به استفاده از خشونت سیستماتیزه، بیش از آنکه به تروریسم ارتباط داشته باشد، با قدرت گیری سرمایه در مقابل دموکراسی طی دهه های اخیر ارتباط دارد. این خشونت خیلی پیش از ۱۱ سپتامبر آغاز شد. کارلو جولیانی را قبل از اینکه تروریست ها با حمله به برج های دوقلو به کمک دولت های سرمایه داران بیایند، در ۲۰ جولای ۲۰۰۱ در تظاهرات جنوا کشتند. آن جا هم اجلاس سران بود و جنبش اعتراضی که ضد گلوبالیسم، خوانده میشد. فیلم ویدیویی نشان داد که بعد از شلیک به جولیانی، ماشین پلیس آشکارا به قصد قتل او دو بار، یک بار دنده عقب و یک بار به جلو از روی پیکر او گذشت. به شهادت پزشکان قلب جوان ۲۰ ساله هنوز می طپید. علیرغم این جنایت آشکار و شواهد روشن، هیچکس به خاطر قتل جولیانی محکوم نشد. بعدها ماموری که به جولیانی شلیک کرده بود در مصاحبه با یک روزنامه اعتراف کرد او را برای لاپوشانی و پاک کردن لجنکاری دیگران جلو انداخته اند و احتمالاً به جرم این اعتراف دچار حادثه شد. یک دوست نزدیک کارلو جولیانی به گاردین گفت: کارلو آثار شیشیت نبود. او جوانی احساساتی و ایده آلیست بود که ترجیح میداد خود را با حاشیه نشینان جامعه هم سرنوشت کند: با لگدمال شده ها، بیکاران، آنها که زندگی شان در فاصله دست تا دهان شان خلاصه شده است. پدرش در مراسم تدفین اش گفت: وقتی شما جوان هستید،

جهانی بهتر را همین حالا، فردا صبح، میخواهید. ما که پیرشده ایم، و شاید خسته، یادگرفته ایم که شکایا و محتاط باشیم... و بعد در حالیکه بنا بر گزارش گاردین در همان زمان آشکار روی سخن اش با رسانه ها بود گفت: این جوانان، با شلوارهای پاره، گوشواره برگوش و کفش های پاره پوره، شما نمیتوانید آنها را دآوری و محکوم کنید. آنها قلبی گرم، و فکری روشن دارند. مادر کارلو یک فعال سوسیالیست و پدرش کارگری از فعالان اتحادیه ای بود. او میدانست پسرش را چه نیروهایی قربانی کرده اند و کدام نیروها برای توجیه این قتل داستان می بافند. در جنوا اجلاس سران، در اوج تاخت و تاز سرمایه مالی برگزار میشد، در لندن اجلاس سران، در اوج بحران و حسیض سرمایه مالی. هم در اوج هم در حسیض، هم بی تروریسم هم با تروریسم، سرمایه دموکراسی را برای امنیت خود خطر به شمار آورده است و از مردم قربانی گرفته است.

اگر این خشونت با تهاجم دوره ای سرمایه به داریی ها و حقوق مردم تناسب دارد، پس ادامه خواهد یافت. بسیاری از فعالان و تحلیلگران پیشرو امیدوارند تکنولوژی جدید بتواند کنترل دستگاه دولت و پلیس بر افکار عمومی را از بین ببرد. همانطور که نمونه ویدیوی قتل تاملینسون نشان داد.

اما خوش بینی بیش از حد در این مورد مفید نیست. البته تکنولوژی جدید هم در کشورهای پیشرفته و هم بویژه در کشورهای استبدادی میتواند رخنه های بزرگ در سد کنترل بالایی ها ایجاد کند، ولی این کافی نیست. زیرا بالایی ها که سیاست امنیتی را اتخاذ کرده و پلیس را مأمور اجرای آن کرده اند، هم قدرت حکومتی را در انحصار دارند و هم انحصارات رسانه ای را و میتوانند بر پدشاسی ها، موردی غلبه کرده و وضع موجود، را بازسازی کنند. جرج مونویوت تحلیل گر انگلیسی که خود بیش از ۲۰ سال فعالانه در اعتراضات شرکت کرده و شخصاً زیر ضرب پلیس هم قرار گرفته است با استفاده از تجارب و اطلاعات خود در گاردین هشدار داده است: ویدیوی جی ۲۰، پلیس انگلستان را تغییر خواهد داد... پلیس اینطور رفتار میکند زیرا میدانند به هر حال از زیر مسوولیت در خواهد رفت. میدانند حکومت به پلیس گیر خواهد داد، میدانند کمیسیون مستقل شکایات از پلیس، از دست همین پلیس غذا میخورد، میدانند شدیدترین مجازاتی که برای کتک زدن یا قتل یک رهگذار توسط پلیس اعمال خواهد شد، چیزی نیست جز مدتی منتظر خدمت شدن و استراحت. آنها میدانند در عرض چند روز رسانه های دست راستی با انتشار قصه های هولناک در مورد آناشیشیت های آدمخواری که میخوانند انگلستان را به حمام خون تبدیل کنند، داستان را معکوس خواهند کرد.

اما مونویوت مینویسد یک چیز دیگر هم در انگلستان تغییر کرده است: اراده اعتراض کنندگان. علیرغم تهاجم مکرر، آنها هر بار سازمان یافته تر شده و کمتر می ترسند. چاره خشونت دستگاه امنیتی سرمایه داران، همان چیزی است سرمایه داران برای نابود کردن آن چماق را از پشت نقاب دموکراسی بیرون کشیده اند: تشدید اعتراضات سازمان یافته علیه قدرت سرمایه و متشکل کردن مردم برای حمله به کنترل انحصاری آنها بر همه دستگاه های قدرت و از جمله رسانه ها.

منابع را میتوان در سایت وشنگری ملاحظه نمایند. ۶ اردیبهشت ۱۳۸۸

*** پیوندها ***

مسئول نشریه: منصور نجفی
ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekgar.net
تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530
شماره فاکس سازمان
۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴

سایت راه کارگر
www.rahekgar.net
سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری
www.etchadchap.org
سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
نشر بیدار
www.nashrebidar.com
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.